

اسم کتاب مجموعه بیاضی / نجاری

مصنف

مؤلف

خطی نستعلیق مختلف الخط

پهلوی

سال چاپ یا تحریر — عدد اوراق ۹۱

جزء کتب طب شماره

شمارهٔ عمومی ۱۱۰۳۴ شمارهٔ قبض

واقف حاج محمد امرانی مجرد تاریخ وقف بهمن ۵۰/

طول ۱۵ عرض ۶/۵ گنجه

۴ داروی سیاهی چشم برای رفع گرد چشم و نور افزاید

تلقف	سه	لوسیکه
۲ م	۷ ل	۳ م
نبات مصری	گنجیده سفید	گلو اسفرزه
۲ م	م	۵ ل

کوفته و بیخته از حریر گذرانده باید استعمال نماید

۴ دارو برای ضعف چشم و درد و خارش است استعمال آن در او آورد
پس رفع در چشم باشد و خشک میگرداند رطوبت ملک را
و پاک میکند رمص را رمص چرکی است در گوشه چشم

اسرود سفید	صبر سقوطری	زعفران	حضض هندی	مرمکی
۵.۰ درم	۲ م	۳ م	۳ م	یکدرم

کوفته و بیخته از حریر گذرانده استعمال نماید

۴ دیگر ناخن چشم را اگر چه منبسط شده باشد و دیده را
پوشیده باشد برطرف سازد مجرب پنبه را بگیرند
و مغز بادام در روغن گشته و خود بادام کف دریا
کوفته بیخته با یکدام روغن بادام مذکور بیامیزند
در چشم مداومت نماید

طرز ۲ زنده [illegible] که بکار [illegible] از اعمال [illegible] جناب [illegible]

سیم زر را اولاً اگر باشد و زر نیمه هر یک از زرات را

در بوته آهنی گذارند بدم دکوره تند تند زر را آب کرده

بدهند تا آب شود پس از آب شدن دسته آهنی را

بگذارند میان کفچه آهنی و به یک سمت حرکت دهند بدون ارتعاش و باید

مادام که زنده شود مثل [illegible] ریزه‌های نازک [illegible]

اما مس را در بوته نهند و بدهند کفچه آهنی را ببرد در بوته

گذارند بدهند تا مس آب شود پس از آب شدن بوته را

با انبر گرفته برگردانند میان کفچه و در سر بوته [illegible] شده است

پس کفچه را روی آتش گذارند بدهند بهمان قانون به یک طرف

حرکت دهند بدون رعشه [illegible] بشود [illegible] و هر چه را

جدا جدا از [illegible] بگذارند [illegible]

ضرورت [illegible] که [illegible] است

در میان الکل [illegible] بگذارند [illegible] اگر [illegible]

روغن را [illegible] در حال آب شدن اندکی [illegible]

[illegible] زنده کردن طلای [illegible] خاک شده را در بوته

نهاده بر آتش گرم کنند و بعد گرم شدن اگر یک تولہ باشد

یک حصه [illegible] اندازند طلا زنده

~~جهت قوت چشم ... چشم که اکثر امراض
نمک سفید سنگ ... زاج ...
اندکی زرد چوبه ... زرد ...
در چشم کشند ...~~

۱ جهت لوزات ... از مصطفی ...
همه هیچ خان و شربت دفعه لوزات رشته
نبود ربهی نفع عمل کرد

اطریفل — هلیله سیاه — هلیله زرد
دواسه
بلیله

اوهم ... کوبیده ... بیده بارزاقه

عمل نماید

۱ سفوف جهت ... مقعد
بوداده کندر کنیز خشک بوداده گل ارمنی
جمیع عربی اجزا مساوی شربتی ۳ درم صبح
۳ درم شام

۴

بهکاری جناب مستطاعی کربلائی محمد علی ساکن کرمانشاه

جهته درد دل کهنه دهازه ۶

دار چینی	نارگیل سفید	صبر زرد
قدری بیشتر از کرفته ۴	بکوفته ۲	کرفته ۲

باالک نافش دهد کنار الک
بگذرد جرم اگر از زبان
سم هست دو اندر بند

بعد از کوبیدن دارچینی و صبر زرد و گذر از بدل
نارگیل قطره آب چکانیده با چوب مخلوط
کنه حب ها مانند نخودی شب اول بقدر سه حب
اگر برداشت دیگر است و اگر ضعیف است بقدر دو
او کمتر بدهد شب بعد از غذا وقت بخورند
دنبالش آب گرم با آب بسته بدن او بخورند
دوا زیاد هست دیر تر ... در ایام خوردن البته البته پرهیز
کنه شب دویم بهای بیشتر شب سیم بخورد
شب چهارم اگر برداشت ... نیم مثقال بخورد
... بحاله اطلا رفع نشود اگر بیمار کهنه چند شب
زیاده بخورد

۹ جهة درد دل و نفخ دل دلوش نشاء است
از جای حبس در دیش بمدند

ها هلیله سیاه	عاقرقرحا	تودری
۲	۴	۳
عدس	گل سرخ	ابوار از هر ۱

نسخه با تعامل انا عل رشته روز یک مثقال بخورد

~~نسخه معجون ...~~
استعا

۹ این نسخه از مجربات است ... الم ...
۵ ده روز الی ...

فلفل	زنجبیل	کناره	عاقرقرحا
تخم ...	قرنفل	تخم سیاه	لسان
...	انجراه	...	سیساس

از هر یک ... درج کرده نسخه ...
عل مقوم ... روزی 3 مثقال بخورند

بلیلج زرنگار جمعه گوگرد

٥ ر ٥ ر ٥ ر ٥ ر

٥ ر

در سنسنه بدن ش

زرجای پز او بوحصاب روز بیش گذارد

٣٠ ر

در کوزه فرنگی

بعد از ان بیرون بیاورد در کوزه فرنگی

بعد از ان بیرون بیاورد تا از هوا خشک شود بعد از ان

گرده بدهد تا از آتش بغد بعد

بیاورد دو مثقال خنزر طله گو ... بیاورد

... شود ... زنجبیل ... ممزوج

زنشنه کنند و ... و ...

... بود و ... سه مثقال

سه مثقال ... [illegible] ... کنند

کنند بعد بیاورد ... گرفته

... ٥ ... بشود

بود و ابلیک ... [illegible] ... دوران ... شوده

بعد از ان ... دوران

بعد از نیم ... [illegible]

... [illegible]

۲ مثقال حنا و روغن و

در لوله ایکه از ان اصلاح کرده و کرد ان الله تعالی

و [illegible]

۱ نسخه معالجه که کرد استسقاعی از بدل آمده از اعضا و عروق
مکرر کار کرده است و از علم فرنگ نشر ضبط
نمونه بود [illegible] که صحت دارد [illegible]

صبر زرد	صبر سیاه	زهره گاو	حنای ابرک
آب [illegible]	ارد جو	[illegible]	گل ارمنی

از هر یک [illegible]

اجزا را کوبیده و یک شب خیس داده فردا
بر جای درد [illegible] که [illegible] شده باشد
ضماد نمایند و یک شب بگذارد از

١٣٠٠

6

بجانه جراحت را تنقیح سازد و از خلط ... و
پاک کند و بعد خاک برگ را کوبیده باشیشه
بیک کند یا برگ سبز کوبیده مرهم
کند تا جراحت به شود انشاء الله تعالی

غشی

و زنفیه را دماغ غشی آید
کشند بدمند [illegible]
[illegible]

عصا

۱ صد بار ... جرب و حکه ... ۸ ۳ نوع مجرب

شاخ گل را با برگ ... با روغن گل سرخ
بجوشانند تقوام آورند ضماد نمایند

گل سرخ ... روغن ... بگیرند
بیک جا کنند ... نافع

معالجات برش خفه‌گی نزله و جمیع [illegible]

۱ نسخه قرص برا اسهال سرمائی

عود [illegible]	بزر البنج	تریاک	عاقرقرحا
۲	۲	۲ [illegible]	۲ نخود هم
سنبل الطیب	فرفیون	زعفران	
۲ نخود هم	۲ نخود هم	نیم مثقال	

عمل
ساز [illegible]

۱ قرص امین الدوله

عود [illegible]	[illegible]	فرفیون	سنبل الطیب
۱۰ م	۱۰ م	۲ مثقال	۲ م
عاقرقرحا	بزر البنج	زعفران	تریاک
۳ م	۲ م	۵ م	۲ مثقال

[illegible]
کشنیز [illegible]
دو مثقال نیم

[illegible]

۱ درس نسخه [illegible]

بزر البنج	دلمک سفید	دلمک سیاه
۲۰ م	۲۰ م	۲۰ م
زعفران	[illegible]	قرمون
۵ م	۱۰ [illegible]	۱۰ م
سلیخه	[illegible]	سنبل الطیب
۵ م	۵ م	۵

[illegible] ۵ م

۱ درس [illegible]

زعفران	افیون	بزر البنج	دلمک سفید
[illegible]	۵ م	۲۰ مثقال	۲۰ مثقال
	قرمون	[illegible]	سنبل الطیب
	[illegible]	[illegible]	[illegible]

[illegible]

معجون دیگر بسیار مجرب است جهت اکثر امراض بلغمی

دارچینی	بسباسه	پسته جوز	جوز بوا
ربع	ربع	ربع	سه دانه
زرنباد	[illegible]	سعد	[illegible]
ربع	ربع	ربع	ربع
سیر	دارچینی سعد	قرص کمر	[illegible]
وقیه	نیم وقیه	۵ درم	نیم ربع

همه را [illegible] کوبیده [illegible] و [illegible]

خریده نهاده [illegible] گرم کرده دور بسازد [illegible]

کم آتش نهاده آتش و خاکستر [illegible] بریزد آب

بعد از آن [illegible] اکثر [illegible]

[illegible] بعد از [illegible] عسل مصفی [illegible]

شربتی ۲ مثقال

۹

۸

۱ جهة انواع تب در بهار کهنه ای شوف ناقص
بتجربه رسیده است جستی کی یک مثقال
تغل سیاه شش [illegible] بادام نرم کوبیده بخورش
نمایند در سر روز هر روز یک بخش از فرص
۲ گلاب بجوشانند [illegible] هوشیار الله [illegible]

۴ ضماد [illegible] پیشانی نهند [illegible] اگر بر [illegible]
نهند [illegible] اگر بر [illegible] نهند [illegible]
برنگ [illegible] مصطکی [illegible] از هر یک یک مثقال
خرتوتی سفید [illegible] از هر یک [illegible] روغن زیت
ده درم موم سفید [illegible] از هر یک یک جزو موم
[illegible] زیت [illegible]
گرفته [illegible] ضم نهند [illegible] گشنه
وضماد نمایند [illegible]

۶ [illegible] از [illegible]
بجای نرگس بیخ [illegible] گرفته بعض ضماد
نمایند

٩ حب سرفه رطوبتی [illegible] سرفه [illegible]

[illegible] بادام شیرین

تخم کتان [illegible] کثیرا حب [illegible] برابر

جمع [illegible] انیسون [illegible]

[illegible] عسل [illegible]

[illegible]

---

٩ حب [illegible] جمع [illegible]

[illegible] وسرفه خشک [illegible] نفع [illegible]

[illegible] نفع کنندرت

جمع [illegible] حب [illegible] زنبور

[illegible] حب [illegible]

سرفه بلغمی [illegible] حب [illegible]

مقدار [illegible] نخود

---

٩ [illegible] نفع [illegible]

[illegible] خشک [illegible]

[illegible] حب [illegible]

[illegible] نخود

۹ سه‌شنبه [illegible] گرم [illegible]
گل [illegible] خشت [illegible] میکردم
[illegible] [illegible] هر [illegible] درهم کافور
[illegible] گوشته [illegible] کا
[illegible] میکردم

۱ [illegible] محبت [illegible]
[illegible] درهم [illegible]
[illegible] درهم [illegible]
[illegible]
[illegible]

۷ [illegible]
[illegible]
[illegible] محمود [illegible]
[illegible]

مراهم

1 مرهم زنگار که سفیدی چشم و گوشت بر آرد
جهت [illegible] ربا دی [illegible] [illegible] [illegible]

خلط

زنگار	[illegible]	موم سفید	موم زرد
[illegible]	ام	اا	[illegible]

روغن گل [illegible] نفا نرد مرهم زند

[illegible]

خلط 2 مرهم [illegible] [illegible] [illegible] نرم کند [illegible]
دارد مرهم [illegible] [illegible] دیگر [illegible] زفت
خلط را [illegible] موم سفید [illegible] [illegible] مثقال
خلط بار [illegible] درم روغن زیت [illegible] موم را
در روغن بگدازند [illegible] [illegible] [illegible]
مرهم [illegible] زند

3 مرهم [illegible] [illegible] [illegible] را خشک
مرداسنگ ده درم [illegible] [illegible] [illegible] درم موم [illegible]
درم روغن گل [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
مرهم [illegible] [illegible]

مرهم [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
موم [illegible] [illegible] [illegible] روغن [illegible] مرهم [illegible] [illegible]

١٠

كتابخانه‌سی محمد كتابخانه‌سی [illegible] كتابخانه‌سی [illegible]

[illegible] ١٨٠ [illegible]

داماد [illegible] نسخه [illegible] چهار [illegible]

[illegible]

[illegible] [illegible] پورور [illegible] [illegible]

١ [illegible] ١٨٠ [illegible] ديدن آغا

[illegible] [illegible] شيشه [illegible] [illegible]

[illegible] ١٠٦

[illegible] افندی

[illegible] [illegible] [illegible] آغا [illegible]

[illegible]

[illegible]

شو [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] ركاب [illegible]

۴ سا اعجابی هال قرص زرشک قرص ... قرص ...

قرص الله ...

الـ ۱ عدد ۰ ۱ عدد ۰ ۱ عدد

قرص ب قرص خوب ... ۱

۱۲

۳ ... یا ... بت ... نابلو

قرص ... | ... | ...

۱ | ۲ | ۲

۳ یا دکان را با سم عقو نقش

لعوه کلانه شول شیراب شد ا تشی

۱ مع المل ۱

خرما مثقال

یک مثقال

نمک بلور دارلته

پنج مثقال پنج مثقال

۱

عرق بهار نارنج بهار سور ...

یک فنجان ...

اول نقره را در ضمنی ؟ رنجیه بعد
تیزاب را داخل کنه نیم ساعت ...
کنه بعد عرق را داخل کنه و بعد نمک
... دارتو را خوب کوبیده داخل کنه و در آفتاب
بگذارد تا خشک شود و در مادول ...
سلامی کنه نقاره دار نه ...

ورق زر ...	ورق زرنیخ زرد	ملح
یک مثقال	مثقال یک	مثقال یک

هندوانه ...

... اول ... هندوانه ...
بریده اجزا را داخل کنه ... سر
گرفته به تیار ... کاد گرفته بگذارد
نیم خشک شود و بعد ... ضمنی
... بدین ... را ...

۱ اگر بخواهی سیماب را زمن قلع تنها رد

بدون زرنیخ و زیبق ترکشته یک مثقال

زرنیخ مثقال مس تنقیه شده طرح کنند.

۲ ترکیب املاح است والر بحاله

چرخی و دها و سفیده تا بهرشته ادرجه

قلع زرنیخ و [illegible] سیلاب لقمه

یک زرنیخ مس منقر [illegible] کن آدم

۳ زرنگ سفید دوران [illegible]

اول لوده را در بوته کنند

نقره طالق روم

سفید دوم

و بعد روح را انداخته بدون شعلات بوده وز گرم را

بوضع تطبیق بخورد بدهد که آرام گیرد و بعد [illegible] مثقال ۹۲

[illegible] و [illegible] هم مخلوط یا به جمله [illegible] ااا هسی

مثقال [illegible] و بعد [illegible] مثقال ШИЕⓂ

و اصل لقمه در بوته به عمده همه بهم مخلوط شود

١٢

صمادات

ورم حلق

چون احتیاج به یک دوش
اصل رشته ازفاریح
برحلق طلا [illegible]
[illegible] شده باشد [illegible]
داخله انرا برداشته کند
وهم حنظل عرق [illegible]
بالتعاقب [illegible]

صماد ازرگ [illegible] کبیر
مکید ورم حلق [illegible]
[illegible]
دیگر [illegible]

سبیل سرپرده [illegible]
طینه کبیر را [illegible] کند

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

خمیره [illegible]
[illegible] میکند
[illegible]

ضمادات

ضمادی که خار و بقان و مانند آن از بدن برآرد
اوزرد ... ابازرکی اشق ... ...
از هر یک جزو گرفته و بیخته با عسل برشته
و ضماد کنند

ایضاً ضماد دیگر در باب خار و بیکان
ریکشیماکس برک انجیر بزرالبنج اب جوز
زاج با عسل برشته ضماد نماید

ایضاً ضماد دیگر زراوند درکی و دوی سرطان
گرفته بیخته عسل برشته ضماد نماید

ضماد دیگر استحاضه زنان اسکش و حیض زن غیر از ...
باز دارد ... مقشر ... ازرش ... برک مورد
... از هر یک پنج جزو گرفته و بیخته بخل خمر
برشته بر پشت زار ضماد نمایند

ضماد دیگر اسهال مفرط باز دارد و نیز ... زر ...
گل ارمنی زیره ... صندل ... رامک
اقاقیا ... ...
بر معده ضماد نمایند ... ...

ضماد دیگر در اول اسهال را مجرب است
صندل سرخ چهار درم گل سرخ ده درم گلنار پارسی
[illegible] درم اقاقیا هشت درم سماق گل ارمنی از هر
یکدرم عصاره لحیة التیس بگلاب سرشته بر شکم ضماد کنند

ضماد دیگر افراط حیض باز دارد عدس مقشر
پوست انار زرشک برگ مورد خشک از هر
جزوی گرفته بخته بسرکه سرشته بر شکم و پشت
و بر عانه ضماد کنند

ضماد دیگر همان خواص دارد جهت افراط حیض سعد کوفی
سرخ افسنتین گلنار [illegible] صبر زرد شب یمانی
از هر یک پنجدرم عدس مقشر پوست انار زرشک
[illegible] از هر یک ده درم خرمای [illegible] سی درم اول
خرما را در شراب بخیسانند تا نرم شود [illegible]
دوای نرم کنند باقی ادویه را گرفته بخته بسرشته
بر پشت و بر ناف و عانه ضماد کنند

ضماد اندر [illegible] از عجیب و صالح است
و هر جا که اراده بسته که کشیده شود از آنجا
چیزی بیرون آید مجروح نزند و این ضماد منفجر
میگرداند آن موضع را و بر می آید از آنجا

مواد نباتیه زرد و صابون ریخته جهت
سیل دافع است از برای التیام جراحت که صنف
آن تیره جسمیکه فرا گرفته میشود از تمر نباتی که آن را
بیدنا لے ای را مولدانا مند بوره سرخ نوشادر
زراوند اقریطی بیخ قثاء الحمار جمع ملعلم از هر یک
بیست مثقال فلفل دارفلفل اشق حماما عود
بلسان کندر ذکر مرمکی صمغ راتینج یابس
جلین مغول شیر درخت. توتیا … بر هر یک
ده مثقال موم سرمه … که رخته بر … ده
روغن مقدار یک کف … کنند بسرشته آن
ادویه را بعد از آن که ادویه خشک را کوبیده
بیخته و موم را حل کنند هر یک … ده در … دو آن
بدسته بالنده … کم پس مخلوط سازند
جمیع ادویه را در بالنده در … دان و فلفل را …
سرشته … حل نکنه بدسته بالنده تا آنکه جمیع بهم
مخلوط شوند اختلاط طبی نیکو پس بر رشته لفافه …
هر گاه احتیاج شود در ضرورت استعمال نمایند

ضماد

ضماد جمله بشود جراحات منفرجه سیفه یا فاسد
و نمله و قروح خبیثه را شایسته است آتش گوهم
سرکه انگوری حسب شده و در هاون سرب بدسته
سرب بمالند تا مثل مرهم سیاه شود پس بگیرند مغز
تخم کدو پوست کنده مغز تخم خیار پوست کنده مغز تخم کاهو دانه
پرورده سفیداب قلعی شسته سرب سوخته
دم الاخوین برگ حنا هر جزو ... گرفته مغسول
بپنج بده از هر یک یک مثقال کافور قیصوری دو دانگ
گرفته در آتش داخل کرده روغن گل سرخ مخصوص
اضافه نمایند در هاون بمالند تا چون مرهم
شود استعمال نمایند ضماد دیگر شور منفرجه
روغن گل سه توله و برنج توله سرکه انگوری
آتش ملایم بجوشانند تا سرکه برود و روغن بماند
پس مرداسنگ دو ماشه برگ حنا خشک قند سفید
شاهتره از هر یک سه ماشه گرفته بجنبانند نیک
به آن بسرشند ضماد سازند

ضمادیکه در بثور و بوپیر را خشک سازد و
سیلان خون باز دارد پوست انار عفص
بلوط جوز سرو گلنار گیرند از هر یک جزوی
کوفته بیخته با آب برگ تاک یا سرکه سرشته ضماد کنند

ضماد دیگر برص و بهق را دفع کند در رفع برص
حیوانات که آبله کرده تخم نفو گیرند و در ریزه پیدن
موی دا الحیة و داء الثعلب سریع الاثر است و نهایت
حاد سریع النفوذ است و زیاده از نیم ساعت
نباید گذاشت بعد از شستن آن صندل سوده که
رفع حدت و سوزش آن طلا کنند و بر عضو
آنچه طلا کرده از آن جا برنخیزد و هر گاه ملحقات
برص و امثال آن شده باشد ضماد بر همه
موضع نباید ضماد کرد بلکه بعضی را الی بعضی ضماد
نمایند بعد از آنکه کهن بهم رسید علاج کنند

سلیمانی یک جزو صندل سوده پنج جزو تا یک سرشته
استعمال نمایند و اگر عوض صندل بجیر یا برادهٔ حجر
بدل کنند و قطع بیخ دانه زرد را داخل کنند
داخل کنند بهتر است حکیم محمد مرحوم گفته

که قدری نجیر برگوشه صندل حجامت ازسبب لوزه هم...

ضماد حجامت قلع ثالیل شوره شیر را با بول

سرشته ضماد نماید

ضماد دیگر در همین نفع دارد برگ لیمو را

با لعاب دهن آدمی و سفیده تخم مرغ ممزوج نموده

بر ثالیل ضماد نماید

ضماد دیگر جرب در رفع نماید نمک هندی سیاه

صابون از هر یک یک جزو قلی همه را بسیار

نرم سایید و در ماست گاو ممزوج نموده ضماد

نمایند خشک گشته بشویند دو سه روز این عمل

کنایند رفع شود ان شاء الله

ضماد در جرب بعد از فصد ضماد نمایند دان نشره

باشد بسیار گرم و سوزان و با خارش صعب

دانه‌ها نیز از آن وخشک شده سیاه شده

مرضعی که داغ کم باشد دیگر را کوبیده

عدس مقشر برگ لسان الحمل نانخواه

خشخاش گرد در اسبغول بسیار باشد

مقشر ضماد نماید

٩ ضماد دیگر درد اشتها را داشته ... [illegible]
سود و آرد انار ترش بولانیک فندق در سرکه
بپزند و لب بنه ... بر لته مالیده ضماد ... کنند

٩ ضماد خنازیر را نافع است کتیرا اسفیدروی
انجواه ... [illegible] ... کنیدروم ... اکشنیز

٩ ... ضماد ... نافع خنازیر را نافع است
زعفران مرمکی زاج ... را از هر یک ... شده
... [illegible] ...

٩ ... حلبه ... نافع است ... [illegible]
افتیمون ... [illegible] ... سفید
حلبه تخم کتان ... [illegible] ...

٩ ضماد ... خنازیر ... [illegible]
... [illegible] ... کشنیز
... [illegible] ...
اگر ... الدراج ... [illegible]

٩ ... ضماد ... ضماد دیگر ... و
... [illegible] ... خنازیر ...
آرد جو با آب کشنیز تازه و سرکه سرشته ضماد کنند
اگر ماده مرکب از صفرا باشد آرد گندم

باب گشنیز تازه مفید است

۱ ضماد جهة حرارت و سوزش دست و پا نافع است بعد از آنکه زالو [illegible] شاهتره لعاب برآورده در برگ حنا خشک و شاهتره تازه و اگر تازه نباشد خشک [illegible] بسیار نرم سائیده ممزوج بآن نموده برکف دست و پا نیک بمالند چون خشک گردد باز اعاده نمایند و لیکن از سه مرتبه نشسته اگر [illegible] روزی سه چهار بار حنا بمالند تا ۳ روز

۲ ضماد جمع [illegible] در چشم اکلیل الملک بزرالکتان زعفران دقیق الکعک اجزا مساوی با سفیده تخم مرغ ضماد کنند

۳ ضماد جهة ریش سر کودکان و [illegible] مردان مغز بادام تلخ زرد چوبه با سرکه و روغن گل سرشته ضماد نمایند مکرر

ضماد دیگر که شیر پستان زنان را زیاد کند
ابه با قلار ابه برگ با درج از هر یک
ده مثقال تخم با دراز سنجد رح کوبیده برشته

ضماد نماینه [illegible] بارزد با قلد ده درج
با دروج سنجد رم کوفته شخشه با ابه با دروج
ضماد کننه

ضماد دیگر که شیر زنان را کم کند نعناع
پودینه وخستی سدرب دشتی از هر یک
یک جزو با دردیگر که شیر شده دبر پستان

ضماد نماینه [illegible] دردیگر کهنه
اکلیل الملک ارد با قلار از هر یک جزو دار
بیز ند بر پستان ضماد کننه

ضماد دیگر که قبض تنگ را اف ده کرد اند
گل خر زهره سفید سا ییده بر تا فه
زن ضماد نماینه دکو ینه اگر باکره باشه

۹ ضماد دیگر جهت درد زانو نافع است بود شهد است روغن زیت کهنه دقیق حلبه از هر یک پانزده درم قطران علک البطم از هر یک ده درم فرفیون ده درم ایرسا چهار درم خیر بگیر .... ضماد سازد

فناء الحجامه

۹ خیارزه را گرینده جون ... ... برجوب .... با شراب ... نیز جهت جرب ... ... داء ... سیاهی ... صلب

طلاها

۹ طلا به جهت اورام حار [illegible] بازو از گل سرخ
عدس مقشر از هر یک ده درم اقاقیا گلنار
طباشیر صندلین از هر یک سه درم گل ارمنی
چهار درم بزرقطونا شیر از هر یک یک درم
اجزا را کوفته بیخته با آب [illegible] و کشنیز تازه
طلا نمایند

۹ طلا به جهت کرم دراز اطفال [illegible] کنند
افسنتین رومی [illegible] برگ شفتالو از هر یک
ده درم زهره گاو یک عدد سرشته بر حوالی ناف
طلا کنند

۹ طلا [illegible] به جگر [illegible] از [illegible]
تخم پیاز [illegible] سوخته گوگرد زرد از هر یک
هشت مثقال روغن گاو سه مثقال اجزا را
سحق در ظرف آهنی با روغن گل بجوشانند
تا رنگ او سیاه شود بعد از آن بر [illegible] طلا کنند

۲۱ طلا [illegible] ورم چشم را [illegible] [illegible] گل
کنند عدس مقشر صندل سرخ از هر یک ۳ درم
کافور دانگی و نیم با آب کاسنی تازه سرشته

برنیت ع و حقنی کار کننده دو قسم دیگر گلبرگ
نیز داخل است

---

۱ طلا تر هات داماس نرم را که بعد از بیمار ربیعار
دراز و ارثبت چشم و برلشبت یا وردپیدا
نور زائل کنند جبرا ... قبا مر سعد شاف
۱ هیت زعفران حضض یکی کل ارمنی کر
بنجشته بسرکه و اب عنب ثعلب طلا کنند

سمسک و
بشمهی و
بنفشه بعضر
سعتر ... بادرنجبویه
سعتر سنبل ... بنفشه ... بوراره درم
انزرال ... سفید از هر ... ازرده درم
بوراره وارضنی نبات ... سعتر ... زنه
ربخته سفرف ... کرده ... یکدرم
ادرس ایم یکدرم

[illegible]

دهن سرجلین جهة جرب و قوبا و اکثر جروح
و شقاق بین انگشت پا و پاشنه پا بگیرند سرگین
اندنج یا گاو یا آدمی هر قدر خواهند و گودی
در زمین کنده و دران بریزند و یا در ظرف
گلی بزرگ و بالای ان سینی مسی یا ظرفی که
اطراف ان دو سه انگشت بلند باشد گذارند
که کف ان بالا باشد و دران ریگ سرد کنند
و بالای ان گلوله گذارند و در زیرش آتش
دهند و دود کنند مشتعل نگردد و باید فاصله میان
سینی و گودال است سه چهار انگشت باشد
تا دود ان خاموش نگردد و بعد از زمانی
دود بسیار در ته سینی منجمد و جمع شود بردارند
و آنها را پاک کرده ضبط نمایند باز مرتبه
دیگر هر قدر خواهند اینکار بکنند دارو فضله

دهن سر بیخ جهة رویانیدن گوشت زخمها
و بعد از گوشت زاید و مرهم تنقیه جرک

[illegible]

آنها و تحلیل اورام و رفع بدبوئی زخم و خشکی

آتش و سیلان خون و [illegible] خون طلا نمایند

بگیرند سرخ زرد خوب بکوبند نرم و با روغن

گل سرخ و زیتون چهار وزن آن ممزوج

استعمال نمایند

دهن سیخ الحیه در ۳ گرم در ۳ خشک

جهت جرب و دمعه و استرخاء جفن و سیلان

و انتشار و تقویت باصره اکتحال و طلاء

جهت درد گوش و رفع سیلان منی ماده گوش

قطور و جهت شقاق مقعده طلاء

بگیرند پوست سیخ الحیه پوست بار بسته

روزانه یکمرتبه میاندازند در روغن کنجد جوش

دهند و صاف کرده برند

روغن سنبله دیس گرم در ۲ خشک در ۳ جهت

قوباء و رفع آثار جدری و التیام جراحات و

تحلیل اورام مقعده و نواصیر نمایند و جرب

کهنه بی عدیل است اگر چند سنددرس را درم
سابیده ده بار روغن زیتون یا روغن تخم کتان
یک و نیم وزن ان با آتش ملایم تا مدتی
طبخ نمایند و بکار برند و باید دانست که اشمام
زنان حامله نرسد و سفرد بعث اسقاط
حمل است و در طبخ آتش را باید ملایم
کرد و غفلت نباید کرد احتیاط کنند که آتش
نگیرد و دایم بچوب بهم زنند زیرا که بواسطه
بی احتیاطی آتش میگیرد و طبخ کنند و را
اذیت میرساند اگر نما فی باشد

دهن سفر جهت تقویت باه مالیدنی بگیرند موی سر
انسان را هر قدر که خواهند و با صابون پاک
پاک بشویند و در شیشه مسطین کنند بطریق تنکیس
مقطر نمایند با بد قرع و انبیق بکار برند
در رقضیب طلا نمایند

مرهم جوال (در گوش چکانند گوش) را از چرک پاک
سازد زنجار و کندر سرکه انگوری عسل از جزو
مساوی در هم آمیخته فتیله را به آن تر کرده
در گوش نهند

مرهم شنجرف جهت زخم آتشک و دیگر جراحات
و قروح کهنه و جرب رطب
شنجرف اسریج مرداسنگ سفیداب ارزیر توتیای
هندی سوخته درست تخم مرغ بالسویه گرفته بیخته
موم را در روغن گل گداخته بسرشته نهند

مرهم	زنجفر جهت زخم آتشک و جرب [illegible]

کهنه و جرب و خارش مجرب است شنجرف
اسریج موم سفیده از هر یک توله مرداسنگ
یک دانگ توتیای هندی سوخته ربع دانگ
سفیداب ارزیر نیم دانگ گرفته بیخته در روغن
گاو یا روغن گل سرخ یا روغن کنجد خالص بقدر
ضرورت مرهم سازند

مرهم

نافع از جهت قروح وضره و از برای جرب
سرکه انگوری هفت درم عسل مصفی هشت درم
درم کفه، آتش ملایم بجوشانند تا آنقدر که
در سرکه سوخته وزن عسل باقی بماند پس زنگار
عراقی زرد خوب صلایه کرده دو درم بیامیزد

[illegible]

مرهم زنگاری تالیف [illegible] را قلع کند زنگار
کالمند سوخته از هر یک یکدرم بابت عروس
دارت صابون اول هفت درم هر دو را بلند صفحه
در بلغمه دیگر نوزده درم عسل هشت فرفیون بششی
فرفیون دراصل است با آتش ملایم بجوشانند
تا غلیظ شود نهند لیکن بر بند

کثیف قروح

مرهم سافوط سیکردانید دانه بو ابرار و
دمل و خورنده گوشت زاید و عفونات و منبت لحم
جید است در قروح و باقی نمیگذارد مواد فاسده را
موم زفت رومی از هر یک شش درم زیت

چهار درم همه را بر آتش نرم بجوشانند تا مخلوط
شوند و کدر خسته گردند پس بگیرند زنگار چهار درم
انزروت سه درم زر تیغه دو درم نیم همه را
نرم صلایه کنند اندک اندک بر آن باشند مرهم سازند

مرهم

از اطبای هند نفع از برای جراحت مزمنه عسر البرء
و قروح آتشک و ناسور و بثور که گشته [illegible]
و تصحیح عضو ضعیف رال کات هندی کافور
قیصوری از هر یک چهار مثقال کوفته بیخته
بر روغن گاو تازه [illegible] بوزن مجموع ادویه
در ظرف آهنی کرده با آتش ملایم نهند تا رال
راله را در خل کهنه دو سه جوش داده پس
کات را بهم سوده بریزند دیگر دو جوش بدهند
در قروح مزمنه قدیمه تا سه روز بقدر
قرنفل سوخته استعمال نمایند

خواص [illegible] ساده دانا

[illegible] گرم خشک [illegible] بار که جهت [illegible] گرم معده

در [illegible] گرم [illegible]

شربا [illegible] و ضماد [illegible] [illegible] تا [illegible] در [illegible]

جهت تب ربع [illegible] جهت [illegible] دیدار [illegible] در [illegible] و با [illegible] جهت

[illegible] و با [illegible] جهت تفتیح [illegible] که [illegible] مثانه [illegible]

و بالطرون جهت [illegible] در [illegible] جهت [illegible] خلوص بار [illegible]

مورد [illegible] و با [illegible] جهت [illegible] در [illegible]

و [illegible] و [illegible] در [illegible] و با

و بالول [illegible] جهت [illegible] تا [illegible] مجرب

و با [illegible] در [illegible] با [illegible] جهت

اخراج جنین [illegible] و با [illegible] [illegible]

جهت درد رحم زنان در جمع ان در [illegible]

و با روغن [illegible] جهت [illegible] و ضماد [illegible]

[illegible] ان [illegible] که با [illegible] جهت رحم [illegible]

[illegible] مجرب و بالول [illegible] جهت [illegible]

سرد [illegible] بار [illegible] [illegible] [illegible]

ان با [illegible] و [illegible] جهت [illegible]

جهت [illegible] و با [illegible] بسیار [illegible] مجرب [illegible]

شربت از [illegible] تا [illegible]

د

[illegible]

و در محمد دین المزارع نیم درم قرار شد

بیرود دین قزاج	محمود دین قزاج
۵ درم	نیم درم

[illegible] شود در [illegible] درو [illegible]

[illegible]

وقت [illegible] [illegible] شود

شود [illegible] [illegible]

بالله [illegible]

در [illegible] [illegible]

و [illegible] [illegible] الله [illegible]

بجلبته رفیع سالک پوست خیک روغن را

سوزانیده و بعد زم معدایه باید و قدری

قراقرده اب کرده و در پیشا آن بریزد

و مرهم ب زد و بعد سالک که چند بوز

بزنند انشاءالله خوب خواهد شد

صاحب نسخه نوشته بلا کرارات تجربه

کرده ام ... العضا ... سالک

ریوند چینی ... خوب ...

در پیشانی دختر بریزد بهم زنند و بالای

سالک گذارند و چند دفعه حاق کند

اما باید اول ... زا لو ...

...

بجهة قوة باه مجرب و از مجربات است

دستجربه شده است زبان گنجشک

تریاک نیم مثقال زعفران

دارچینی نیم مثقال اجزا را کوبیده

در میان پیازی که میان آن تهی کرده

بگذارند و بعد سر آن به را از خمیر

محکم کرده اطراف آن را گل گرفته

گرفته در زیر آتش گذاشته تا آنکه

محکم پخته شود و بعد بیرون آورده

با اطراف آنهم با اجزا در میان

ظرف گذاشته روزی سه نخود

خورده شود

۴ یارکاری عبدالله شاگرد اسدالله اردبیلی

نخود خام تخم اسفند هریک را سوا سوا

۱۳م ۱۲م
سرم مقدار آرد
کوبیده لبه داخلانم نمه باشد ۳ دانه سفیده

تخم در ظرف بیقلبی طبخ داده که رفع

الجمله گرم شود لبه بر سر کهنه کشیده بر روی

چشم انداخته بطوریکه در مقابل چشم هم

قدری جا دهد که از درد چشم آرام گیرد

دور مهم چشم و سر هر چشم را هم بر طرف

کند که تجربه شده

از یکی مال داست دتجربه کرده اوراست برای درد

مفاصل و اوجاع کلی عظام و وجع کل بدن

بدن
و ورک و عرق النسا و نقرس و سایر اوجاع

زیره سیاه که در سرکه سه روز تربیت یافته باشد

دخشک شده باشد ۶ درم دارکنفد

دارفلفل	تخم ازدل	زنجبیل ریشه
۵ درم	۵ درم	۵ درم
سورنجان	سنای مکی	
ده درم	پنج درم	

همه را کوفته و بیخته یک مثقال نیم هر روز با عسل آمیخته بهمراه شیره بادیان بخورند تا چهارده روز باعث شفا است باذن الله

اگر شیر ... بادیان را ...

من مجربات زنیان را که یکساله بیشتر باشد گرفته با آب صاف بشوید و گرد و غبار را از وی دور کند بعد در میان سرکه بسیار تند ریخته بگذارد یکه چهار انگشت بعضو روی ش را بگیرد و بگذارد خشک شود بعد شش قاشوه بود ده ۵ از این و یک نبات داخل کرده و گرد کند که بجهت تقویت قلب و اشتها نظیر ندارد و السلام

۳ علی مصفا تریاک زاج مغلی
قدری قدری قدری درچشم کند
جهة آب ریزش چشم مجرب است بامبیک
برگ یاس آب کشیده پوست هلیله زرد
نیم مقابل آب برگ یاس بکوبد مرد دهد
و در آفتاب خشک کند بابیده بدندان
باشد گوشت آورد

[illegible]

بجهت درد چشم از حکم صحیح بدره است

از همین دوا سال برای میرزا حسین جان کرده اند

زنگ — آب ورد — زاج سفید

بد صحیح ۳ درم از صحیح

زنگ آب جوره زاج سفید را

داخل کرده بجوشانید آب را صاف کنید

۱۲۱۱

نسخهٔ مسهل صحیح مجرب

سنا مکی — غنچه گل سرخ

۳ — ۳

تمر هندی خوب — شکر سفید

۱۲ — ۱۲

تخم خطمی تربت مصطکی نبات از هر یک
یک مثقال و نیم با آب حب بسته بقدر
نخودی و شب وقت خوابیدن یک
حب یا دو حب بخورد صبح اجابت
دست اطلاق شود که از برای باد بواسیر
و دفع بلغم به جهت مفید است که تجربه رسیده

پوست هلیله زرد را بکوبد و آنچه پای برگ گرفته
بر سر آتش بریزد که شعله شود تا هیچ دفعه
هر یک
آب تاک بریزد و هر دفعه بکشد وقت
خوابیدن زیر دندان لبه باشد
از هم آفت دندان سالم ماند و گوشت
بروید که دندان هرگز عیب نکند

ارزد با قلید

با کندر و گل سرخ و صندل و تخم مرو جبهه را بندند
صدغ [illegible] با گل [illegible] و شیر [illegible]
جبهه او را [illegible] و [illegible] شیر [illegible]
[illegible] لباب و دفع کلف [illegible] و گل [illegible]
با [illegible] شب یمانی در روغن زیتون کهنه
با [illegible] [illegible]
[illegible] بر [illegible] [illegible]
نهند در درد [illegible]
[illegible]
اگر [illegible] خنزیر [illegible] بر موضع [illegible]
نهند [illegible] و اگر [illegible]
[illegible] بعد [illegible] نهند
[illegible] کنند

پنبه را [illegible]
و [illegible] را [illegible]
پنبه [illegible]
گذارد و [illegible] رفع کنند
و [illegible] دفعه گذارد

[illegible]

حب انزروت جهت نفث

بلغم از تمام سینه و صدر و سرفه بلغم [illegible] آن

کند انزروت سفید ده درم زنجبیل [illegible] قرقرا

نیم درم [illegible] مثل سفید [illegible] سفید در تیر

بروغن بادام از هر یک [illegible] درم [illegible] آن

شحم حنظل [illegible] از هر یک [illegible] درم

کوفته و بیخته [illegible] مستعمل

از [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

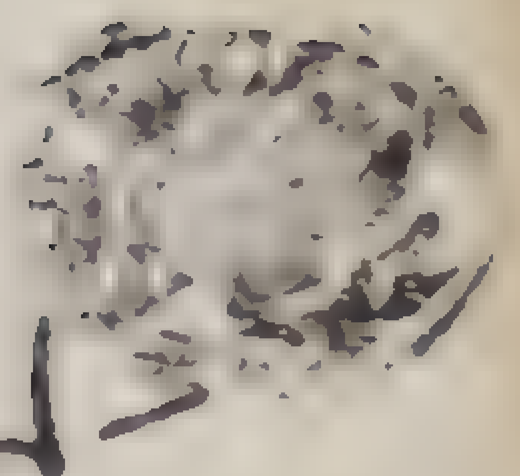
[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] (marginal note, written diagonally)



جهت هضم الطعام و صحت المزاج و دفع اخلاط

هلیله زرد و کابلی در کهنه رطوبت دار پیچیده در میان لای

بعد در خاکستر گرم ۲۴ ساعت دمی داده بعد بیرون آورده

مغز او را دور انداخته بکار نمی آید پوست او را کوبیده

با هم وزن او نبات داخل کرده کوبیده بعد از

غذا وقت خواب ۳ مثقال بخورد از [illegible] آفتاب

گرم بخورند و بخوابند که رفع اخلاط شود و موجب صحت

المزاج و هضم طعام خواهد شد این نسخه عزیز است

قدرش بدانند   جهت بخارات و ثقل نافع است

ترنجبین   تمر هندی   گل سرخ   سنای مکی   آلوی بخارا دانه ۲۴

در نسخه دیگر ۲ مثقال

یکسیر   یکسیر   ۳ مثقال   ۱۱ مثقال

شب خیسانیده و صبح جوشانیده صاف نموده بخورند

نافع است   جهت زخم زردی که آب پس میدهد و نشت کند

سیکوبند   روغن گاو   سفیداب قلعی   حلبه   موم کافوری

بیست مثقال   ۵ مثقال   ۵ مثقال   نیم مثقال

مردار سنگ سفید   لوکرد و کوفته

یکمثقال   یکمثقال

[illegible]

جهت جراحت کوش و درد کوش

افسنتین رزی دراب پخته کوش رزه بجاد

ان بدرارنده وجع کوش رز نافع دیت مسطبوره ان

درد دفع با دانم نیع بدیکه تمام قوت ان

بر دفع ایده باشه با قلیلی زهره بز مخلوط

وجراحت دکر را ان دیت در ساعت الکی

کوشن قرحه رل اندر کر

هرگاه وجع کوش از داغ دیکارت حاره حادثه

باشه نافع دیت از برای تسکین ان زانی دهنت

درخته بشه افیون محلول لبن دختر در کوش تسکین

وجع نماید استعمال افیون الوقت لازم اید

دو از شدت وجع خوف تشنج و اختلاط عقلی

باشه

[illegible] دردخفتی موسماکنه

[illegible] الیس لقه حول موسماله را ابه به خوکه تا [illegible]

محلول و قطور نماشه حمله کر [illegible] نافع دیت [illegible]

[illegible] دز [illegible] مبالغه و حصول [illegible] ازالندی

[illegible] تعصر الحول [illegible] حمیر صفت انی

[illegible] در ترخار منعقده و تسریح ان

[illegible] بدان برقصب [illegible]

ا ۶ لیمون رقت
بالی ، زرده
تخم مرغ ا اسم اسفال
ا دستمال کو بزنند
تخم تو ابیرد
دلقوت ...

ذرور را بر سا
جهت رویانیدن زخمهای
... بد بو که ... صور
شده ... دادرن گوشت
بر استخوان والتیام ان
... است

[illegible]

ریح سرخ [illegible] بردن [illegible] ایله برابر

با جبر و حب البان تقشیر ات کنند یا حقنه

سقوط دارنه بو [illegible] جمع [illegible] تعدیل

و با روغن زیتون جهة قند با روغن گل سرخ

حقنه بشور مقعده [illegible] و [illegible] بینی

خصوصی [illegible] موقتی است

و [illegible] گونش

نوش [illegible] قطور [illegible]

طلا جهة

داروی زهره کاو

نطاون حقنه زوال ایا

جلد دلاون شیر بز یا شیر زن قطعه

مانند [illegible] چکیده خواب را

دخانه [illegible] اولی

[illegible] دیع نماید

[illegible]

از هر یک [illegible] درم [illegible] بعده
ویرکه طلا ایدنه

[illegible]
[illegible] ورآتینج [illegible] موم
در روغن زیتون طلا کردن
جهة دانهای آتشک [illegible]
دواکه از مجربات است

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] با همدیگر نرم کرده در روغن
[illegible] روغن [illegible] خوب [illegible]
که [illegible] ان پاک شود هر عضوی که [illegible] داشته
باشد [illegible] مرهم چند دفعه بر ان عضو
بالند در چند مرتبه زایل میگردد [illegible] خواه
[illegible] از طلا کردن خواه خوردن بجهة رفع [illegible]
زرنیخ [illegible] [illegible] مغز بادام [illegible] روغن
تازه بخورند [illegible]

طلا که ترمل را [illegible] نرم کند و بعد از بیماری [illegible]

مغول دریخت یا دیتب چشم دردی پیدا شده

باشد زایل کند صبر [illegible] طلا سعد سعید آب شیاف

مامیثا زعفران [illegible] حل [illegible] گرفته ریخته

سرکه و آب عنب ثعلب طلا نمایند

طلا جهت ورم [illegible] کرکم زرد یک مثقال

[illegible] مثقال [illegible] ده مثقال [illegible]

[illegible] صبر [illegible]

ممزوج ساخته [illegible] طلا کند [illegible] حمام [illegible]

طلا جهت [illegible] تخم خشخاش [illegible] گرفته [illegible]

[illegible] در حمام طلا کند

طلا که جهت [illegible] شیاف مامیثا

اقاقیا از هر یک ۲ درم [illegible] در [illegible]

زعفران [illegible] گرفته ریخته بر دهن [illegible]

طلا [illegible] جهت [illegible] شیاف [illegible] مامیثا

اقاقیا از هر یک ۳ درم [illegible] در [illegible] از هر یک

برکه غرغره [illegible] [illegible]

غرغره اصل السوس خرنوب [illegible]
[illegible] لعسل [illegible] غرغره [illegible]

غرغره [illegible] کندر [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] غرغره [illegible]

غرغره [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] اصل [illegible]
بعسل غرغره [illegible]

غرغره [illegible]
[illegible] خرنوب
[illegible]
غرغره [illegible]

[illegible] ورم [illegible] درد [illegible]
عدس مقشر صندل سفید گل [illegible]

دو [illegible] جدا [illegible] تا [illegible]
[illegible] اثر [illegible] تازه
بجوش [illegible] حب [illegible]

[illegible] از [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] گرفته [illegible]
[illegible]

[illegible] زاج [illegible]
[illegible]
[illegible] سوخته [illegible]
[illegible] گرفته [illegible]

[illegible]
[illegible] سوخته [illegible] زاج [illegible]
[illegible]

عقد سیماب — از جهه مرغک انزال

بفرمایند زیبق ع مثقال بقدری سرکه

سرشته انگبینه با آهکی نیک صلابه نمایند تا کشته

شود و سنگ سماق نمک بقدر سوده در خل نمایند

و مغرفه آهنین را از سرکه کشته و آنها را

در آن مغرفه ریزند و بر سر آتش نهند و سیماب

را می سوخته صبوری اندک اندک بگردد

آن بر نهند و سرشته انگبینه با آهن بهم زنند تا بلغه

شود بعد از آن [illegible] سیال [illegible]

انچه در زیر این بماند بهم [illegible]

بستانند و چندان با آب بشویند که تمام پاک

شود و چون از آن بر آید پس [illegible]

و میان [illegible] کشته [illegible] و در آن [illegible]

[illegible] و صاف کشته [illegible]

[illegible] کشته

۴ صندل [illegible] ورم [illegible] دو دانگ
عدس مقشر صندل سفید گل سرخ از هر یک
[illegible] کافور دانگی و نیم [illegible]
[illegible] حل کرده ضماد کنند

نسخه

[illegible]

[illegible]

طلا که از جهة سعفه و در بدن اطفال شود [illegible]

[illegible] زرد چوبه حنا زراوند مردارسنگ

[illegible] با روغن گل و سرکه طلا کنند

نقل طلا [illegible] سوخته زاج سوخته گوگرد [illegible]

[illegible] زرد چوبه زراوند مردارسنگ

کوفته و بیخته با روغن گل و سرکه طلا [illegible]

طلا [illegible] در [illegible] شود

حنا [illegible] کوفته [illegible] بنهند در حمام

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] طلا کنند

[illegible]

[illegible] سرکه [illegible] اسب [illegible]
عقیق [illegible] درم [illegible] زهره گاو
یکدرم [illegible]

طلا و [illegible] ۵ [illegible] مغز
استخوان زردالو ۱۲ تخم [illegible]
[illegible] نمک طعام [illegible] مقلول [illegible]
[illegible] درم [illegible] گاو [illegible]
سازند [illegible]
پس [illegible] مقلول [illegible]
حنظل [illegible]
[illegible] برگه در روغن طلا کنند

[illegible] مغز [illegible]
مرداسنگ [illegible] درم [illegible] ۵ درم
برگه در روغن [illegible] طلا کنند

طلا [illegible] صندل [illegible]
[illegible] زعفران صبر [illegible]
[illegible] طلا [illegible]

طلاء ... رسوت ... صبر سقطری مرمکی

مر از هر یک ... درم زعفران ... لعاب

... بیکند

طلاء از جهت ... نظر ... دفع ...

رسیده لوز ... خشخاش از هر یک ... یوسف ...

زرد ... شقایق ... شطرنج هندی از هر یک

نیم مثقال ... زعفران ... نیم ...

... مغز ... خروع ... نماند

و ... در ... گرم

... طلاء از جهت ...

... از هر یک ده

درم ... برگ ...

در حمام ... زرد چوبه بوره

... از هر یک ...

... در حمام ...

... آب گرم ...

[illegible] یقون [illegible]

[illegible] ازهر [illegible]

طباشیر [illegible] ازهر [illegible]

عصاره [illegible] فستق سنبل [illegible]

ایوند [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

قرص [illegible] نرم [illegible]

[illegible] اشق [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

طبلسی [illegible] نطرون

[illegible]

[illegible]

ضمادی و انتفاخ [illegible] با

حرارت بشه نفع است صفحه [illegible]

آرد جو سعد [illegible] گل بنفشه کهنه [illegible]

از هر یک ۲ درهم [illegible] کوفته و بیخته [illegible]

ضماد کنند

ضماد [illegible] بر بندد آن قیا مرا که

[illegible] سعد اذخر سنبل مصطکی از هر یک

[illegible] ۵ درهم کوفته و بیخته با آب به

ضماد کنند

قرص [illegible] اسهال [illegible] افراط خون [illegible]

[illegible] از هر یک ۵ درم [illegible]

صمغ عربی [illegible] از هر یک ۵ درهم کوفته

و بیخته [illegible] اقراص سازند

[illegible] قرص اسهال [illegible] باشد

حب [illegible] ۵ درم [illegible]

تخم [illegible] از هر یک [illegible] صمغ عربی از هر یک

یکدرهم و نیم بیخته اقراص سازند شربتی ۳ درم

[illegible] شیرمش
شعیر [illegible] بکدینه ودر [illegible]
داخی [illegible] تیز تازه که [illegible]
دریزنه بوشانند تا [illegible] جذب [illegible]
بعده [illegible] مساوی روغن [illegible]
دیگر [illegible] آید استعمال [illegible]
[illegible]
لعاب [illegible]

صداع [illegible]
[illegible]
[illegible] مورد
[illegible] صداع [illegible]

صداع [illegible] بزرک [illegible]
[illegible]
صداع [illegible]

[illegible]

صیاد که آهو را [illegible] حال کند

از زخم [illegible] آورد [illegible]

[illegible]

تا [illegible]

صیاد [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

صیاد [illegible] برخیزد

[illegible] مصطفی

صلح آورد [illegible]

درهم [illegible] کل [illegible]

[illegible] صیاد [illegible]

صیاد [illegible] کشته درهم [illegible] سپهسالار

[illegible] زیر [illegible] صیاد [illegible] سپهسالار [illegible]

[illegible] صیاد [illegible] منظم [illegible]

[illegible]

۱۲۱

ساعت [illegible] عقب [illegible] [illegible] دکرم
مراحات در مواقف ترکیبی سخدرم [illegible]
زنخ خطر یک طعام از [illegible] [illegible]
شکر برنج [illegible] [illegible]

ساعت [illegible] دم دار [illegible] [illegible] مراقبه
بر [illegible] جمع عرب برنج بریان [illegible]
کوفته دیخت [illegible] [illegible] شیرینی ساند

ساعت [illegible] [illegible] آقا قیا جمع عرب
کلنار [illegible] برنج بریان زرده بریان
کوفته [illegible] [illegible] [illegible]

ساعت که [illegible] از [illegible] [illegible]
دم [illegible] جمع عرب آقا قیا ایدوب
[illegible] برنج کفزک [illegible] برنج بریان
کعک [illegible] کوفته [illegible] [illegible]
تازه [illegible] زنه

ساعت [illegible] از [illegible] باز دارد
کنذر [illegible] دم [illegible] کلنار [illegible]
رایج [illegible] [illegible] [illegible] دانخ

[illegible]

ووُرد صعب رعشا

شیاف [illegible] صبر [illegible] [illegible]
و ورم صعب [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] افیون
اکثر [illegible] بیاض بیضه تخم مرغ [illegible]
شیاف [illegible]

شیاف [illegible] چشم [illegible] [illegible]
ورد گل سرخ [illegible] زعفران [illegible] درم
افیون [illegible] درم [illegible] جمع [illegible]
[illegible] چشم [illegible]

شیاف [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] شیاف [illegible]
[illegible] زعفران [illegible] درم افیون نیم
درم [illegible] آب [illegible]
شیاف [illegible] بیاض بیضه تخم مرغ [illegible]
[illegible]

١٦

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] بر [illegible] روغنی [illegible] تقدیر [illegible]

اجزا [illegible] بر [illegible] اندر [illegible]

مرهم سندروس جهته التیام هر گونه جراحت

داوردن [illegible] [illegible] تجربه [illegible]

[illegible] چوک [illegible] حفظ [illegible]

بعد از [illegible] مرهم [illegible] بیده [illegible]

[illegible] تهر [illegible] هم [illegible]

[illegible] اندر [illegible] جراحت [illegible] [illegible]

[illegible] دلبد [illegible] مرهم [illegible]

[illegible] زیاده [illegible] دکونت

سندروس [illegible] [illegible]

[illegible] سندروس [illegible] ایله [illegible] [illegible]

[illegible] نصفی [illegible] دلبد روغنی [illegible]

[illegible] تا آب [illegible] کشیده شود

دلبد [illegible] اندر [illegible] [illegible]

بر [illegible] دسته [illegible] بید

ولفافه [illegible] و استعمال [illegible]

ضماد شقوق حول بر عضو بنه بذ قروح

سازد خردل لوكنده ز زنار بكى كبوتر

تازه مرغ [illegible] اكثر جوز بنده برسوختى

[illegible] دو لقوع [illegible] ضماد [illegible]

ضماد [illegible] لو [illegible] انشقاق [illegible]

[illegible] مفيدر [illegible] منقل

[illegible] منفر [illegible]

منفر [illegible]

[illegible] بخته [illegible]

[illegible] تقعد [illegible]

ضماد [illegible] لته نهر

[illegible] بالته [illegible]

[illegible] لوكنده [illegible] ب [illegible]

[illegible]

[illegible] مخت [illegible] صبر [illegible]

مصطكى كندر [illegible] مقدم [illegible]

[illegible] دل را بخته كند [illegible] كند [illegible]

[illegible] جوز [illegible] ونه [illegible] لوتره [illegible]

[illegible]

جهت شکافتن دمامیل انجیر زرد را با خمیر
زرد با خمیر را به پخته ضماد نمایند

جهت کشودن سرد دمامیل [illegible] و فصله
کندر [illegible] از ضماد نمایند
زود [illegible] گشاید [illegible]

ضماد از جهت دنبل که سرد باشد کنند
برنج کوفته آرد جو انجیر شیر گاو
با هم پخته ضماد سازند مجرب
و بعد از دهن وا دادن پی بز نشسته
شیر گاو مخلوط کرده بالای زخم
گذارند ماده بیرون آورد
و بعد زان هر مرهم که خواهند
استعمال نمایند که ان شاء الله
یادداشت حقیر فقیر سرا پا تقصیر

يجعل حبات ويبخر كل يوم مرتين
او ثلث بحبوب منها الى ان يزيل
مع مرور الايام وقال محقق
البخور [illegible] بالبلاد [illegible]
او المقل يسقط [illegible]

چه دانه بواسیر [illegible] بواسیر است
زالو [illegible] با [illegible] یک روز
دو دفعه صبح و شام [illegible]
رفع کند [illegible]
از حکیم بهاء

[illegible]

شياف

يسقط البواسير ويقعد عليه يوضع المشقة

ويطبخ حتى تنهري ويصفى ثم يطبخ ثانياً

حتى يقوم ويوضع في كاس نحاس اصفر

ويوضع في الشمس اربعين يوماً ويغطى

رأسه في الليل ثم يضاف الى من

منه الصبر والمر وبزر الجرجير

من كل واحد استار ويتحمل

ليلة واحدة منه ويترك ليلة وانه

يخفف البواسير في ثلثة ليال الصحة

مجرب لسقوط البواسير ورق

الدفلى اقحوان الباذنجان مرشحم الحنظل

صمغ الحبة مقل الصل من كل واحد جزء

يدق الادوية ويخلط بماء الكراث

وبلوط و شب یمانی و پوست انار را فرو ریز
بجوشانند و مریض در آب آنها بنشیند دیگر
انزروت کندر ماز سریشم نشاسته شب یمانی
از هر یک جزء عربی اجزا را مساوی نرم
نرم سائیده باهم مخلوط نموده شیاف نمایند
و بداروی مسهله تنقیه دوران بابت ... کنند
و اگر سده از این تدبیر خون باز نایستد
فصد باسلیق نمایند تقلیل ... خون بکنند
و ایشان را ... آورند و ... دیگر
بر گرگاه و سینه نصب کنند و بکیدن
خون را به بند کند و بعد آتش سماق
و مازوان مرادی است و هر گاه ضعف
زیاد باشد زوال خوروز مروارید فادزهر
معدنی گل ارمنی ... از هر یک دو دانگ
با آب ... و آب به هر روز بدهند

به سر بستن خون بواسیر [illegible] مشروبه

طرف صبح شیره تخم خرفه بو داده سه مثقال

شیره تخم کشنیز یک مثقال ، دو دانگ

طباشیر و چهار مثقال است. به دارو اگر [illegible]

آبدوغ قرص کهربا نیم مثقال تا یک مثقال [illegible] تخم

تا بینه خوردن [illegible] زردی در ریش عصا افروز

بعد ز تحول [illegible] اما در اکثر استعمال

ان خون [illegible] اینها است صبر زرد

کندر دم الاخوین شیاف [illegible] کتیرا [illegible]

[illegible] بیده و ترنجبین [illegible] سفیده

تخم [illegible] الهم [illegible] تا بینه [illegible] انار

دما [illegible] خمیر [illegible] کننده [illegible]

با ان [illegible] دیگر آنکه سفید [illegible]

مرد [illegible] التماس نقره [illegible]

گل سرخ و موم سفید مرهم [illegible] استعمال کنند

دیگر آنکه [illegible] گلنار و مازو [illegible]

دیگر

٣٧

بامضیدار تمع دسیه مرتبا دسته کاد دموم کافوری

م مرهم منفعی ... نافع مرهم دیگر سفیده
تخم مرغ با روغن تخم مرغ و با روغن گل سرخ
دموم کافوری همه را با هم بگدازند و با فتیلی
انبوزا و زعفران استعمال نمایند مرهمی

م دیگر روغن پسته زرد الو و سفال سیعه
... استعمال مقل و استعمال اجزا را با هم

م سرشته استعمال نمایند مرهمی دیگر مقل
ازرق ... معرب ... کاد پسته زرد الو
سیعه سائله زرده تخم مرغ روغن گاو
که ... را ... دراب جوشانیده ... اجزا را
نیک با هم سرشته استعمال نمایند پس از آن

م مرهم دیگر روغن گل سرخ زرده تخم مرغ با فتیلی
انبوت و زعفران و بدون انبوت و زعفران
هم ... اگر همیلک ... نباشد تنها

م زرده تخم مرغ هم کافی است مرهم دیگر
کتیرا را نرم کوبیده با روغن گل سرخ و سفیده
تخم مرغ استعمال نمایند یا آرد ... ۱۰

اوجاع [illegible] است اکلیل الملک عدس

مقشر از هر یک یک جزو [illegible] زرده

تخم مرغ در روغن گل سرخ استعمال نمایند مرهم

دیگر اکلیل الملک گل خطمی تخم کتان از هر یک

یک جزو مقل سائله از هر یک نصف جزو افیون

زعفران [illegible] در روغن گاو [illegible] از هر یک

سدس پیه مرغ مغز ساق گاو روغن کرمان

شتر زرده تخم مرغ بقدر [illegible] اجزا سرشته شیاف

روغن ها را [illegible] و با زرده [illegible]

مرهم [illegible] استعمال نمایند هم خون [illegible]

۴ درهم [illegible] وجع [illegible] مرهم [illegible] کنند [illegible]

[illegible] ده در زیر خاکستر گرم بپزند و در روغن

گاو کهنه یا روغن مغز زردآلوی تلخ بریان کرده

و در [illegible] مرهم

شود بر [illegible] استعمال نمایند [illegible] مقل

اضافه نمایند بهتر است [illegible] کنند [illegible] مذکور

۴ برای گشودن خون بواسیر ... صاف ... باشد

اول فصد بعد ادویه که در استعمال ...

... بار با زهره گاو استعمال نماید و اگر ...

مرهم زیاده کننده بهتر اگر منفعت نشود هسته تمر هندی

سرگین [illegible] ... اضافه نماید روغن

کوهان شتر و مغز ساق بره ... از اینها [illegible]

۴ برای قطع خون بواسیر ... [illegible]

بواسیر خواه ... [illegible] و قطع

حادث شود اگر ... بواسیر شدت کند ... [illegible]

... [illegible] ... بکشید

و فصد باسلیق ... بکنند اگر آرام نگیرد ...

... فصد ... زالو در مقعده آرام نگیرد به تکرار

۴ ... [illegible] ... احتساب

... [illegible] ...

... [illegible] منفعت خون بواسیر ...

۴ نیز نافع است مرهم ... [illegible]

مقل ملین ار زیره سعال شش مثقال با آب گرم

بنوشند بسیار نافع و مداومت بخوردن اطریفل

صغیر در ازاله بواسیر مجرب است و خوردن شربت زرشک

بهر نفع حقیر بدارد و چند دفعه اطریفل صغیر مداومت

بخوردن شربت زرشک کردم [illegible] فایده هر گاه

دارد در رفع بواسیر مانند جوارش [illegible]

[illegible] شربت زرشک را [illegible] دو مثقال

با عرق [illegible] تنها [illegible] مقل

[illegible] نافع

با معجون [illegible] بخورد [illegible] با شربت

معجون مقل اهلیله کابلی [illegible] تخم گندنا

تخم تره [illegible] تخم [illegible] از هر یک [illegible] مقل زرد

[illegible] سعال صبر زرد [illegible] سعال مقل را در آب

حل کرده [illegible] را [illegible] و بقیه را هم [illegible]

و جمیعا بقدر نخود [illegible] دانه تا [illegible]

دانه فرو برند [illegible] اجزا [illegible]

مجموع عمل [illegible] معجون [illegible]

قدر شربت [illegible] مثقال

[illegible]

بدانکه سفوف اسطو از ادویه کثیر النفع
و بجهت ضعف معده رفع ... و نزله لهضم
بسیار نافع و مقوی قلب و دماغ و مفرح بالجمله در
تقویت معده و دماغ و قلب بی نظیر است
و قدر شربت از نیم مثقال تا یک مثقال و نیم و بجهت
هضم غذا بعد از طعام باید خورد و صفت آن قرنفل
... ذبح هندی ... مصطکی پوست بلیله کابلی
... فرنجمشک ... زیره کرمانی دارچینی
فلفل دراز فلفل قرنفل ... زنجبیل جوزبوا
قاقله از هر یک دو مثقال عنبر اشهب از هر یک
نیم مثقال نبات ... برابر مجموع اجزا
نرم کوبیده ... قیصر از اجزای این
این نسخه است در این زمان بهم نمیرسد لهذا اکتفا
نمنعه شد به بودن

سفوف ... خیر نافع است که رطوبت
کزنده دفع شور ... مخلوط بخون ... خون و زرد
نشستن ... و زیر شکم ... خوردن ...

۷۸

سفوف سپستان جهت اسهال صفراوی بعد از پاک شدن
معده یک روز در میان ایارج فیقرا بخورد تا قلع
ماده بشود اگر محتاج باشد روزی سه مثقال از این سفوف
بخورد تربد دو مثقال سقمونیا زنجبیل از هر یک نیم مثقال
نبات چهار مثقال، اگر اجزاء این سفوف بهم رسد
دو مثقال تربد را کوبیده و حب کرده فرو برند
اگر [illegible] این نوشتند، تربد را
با گل قند مخلوط کرده بخورند اگر گل قند بهم نرسد
قهوه زنجبیل بخورند و اگر [illegible] تخم شبت
و تخم تربچه جوشانیده [illegible] بخورند نیم گرم با نمک
بیاشامند و قی کنند تا بلغم دفع شود و بعد از [illegible]
[illegible] چند روز [illegible] خوردن گل قند با سقمونیا
یا معجون [illegible] اگر [illegible] سقمونیا [illegible]
[illegible] تربد [illegible] مسهل [illegible]
[illegible] شربت [illegible]
و اگر [illegible] نفخ [illegible]
[illegible] دارد

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

دخون سودیع لکد مزیش در سع بوکی
سرخ نا قرقره از هر یک یکدرم شب یمانی
کلنار سماق ه ۵ از هر برکی چو درم
بو جمله سحق [illegible]
[illegible]

[illegible] تجربه اولان ۱۳ سهری ادویه اکلهٔ
برگ سداب خشک ۵ درم سماق دارچک
[illegible] بدیره زرنیخ زرنیخ یکدرم جمله سوده
در سرکه تیز بجت [illegible] در کوزه مطین کرنه دیرش
محکم بندنه در اتش نهند سرخ لعه
دیکشته [illegible] بقدر زرد ادلی [illegible]
اکله [illegible] پاره [illegible]

سنون [illegible] اکله دیشری اندانی [illegible] زایل کند
بورق زرنیخ احمر [illegible] از هر [illegible]
چوکور [illegible] در پاره [illegible] لقعلا [illegible]
[illegible] لبلیه [illegible]
[illegible] دیشری [illegible]

باب سفوف

ورسنون احمر ابور انقروغ اولور ...

ارسنوبات ... اوراجه ... دماغ انسان

باشنه اگر جمیس ... دروغ ... ده ...

وتازه باشه گشته ... معبر ... فرانج

برک ... [illegible]

اگر منقوع حنفن ... از ... مسعال

ار مکدب ... [illegible]

هم درم ارسنون احمر دام ... عوره ...

اگر ... [illegible]

... [illegible]

و دانک سنون احمر دام ... عوره

سنون ... احمر اگر ... ولشه ...

... [illegible]

... [illegible]

در ده ٥ ...

سنون احمر ... ادر ... ١٥

از شوره بسی پیرزه سماق نسقوطر شرفه فاریان
محرق قشر خشخاش دم الاخوین کافی مقدار
فوفل زرد گل فاری سنگ راملک از هر
یک دانک ... ماشنه دالکر مرواریه بلور
الشدکه در زمان بشه در نقوع ملوءه ست
در ... شنفه اول ... دالکر
گل د قروح حبشه و قروح حبشه در ... بشه
در نقوع ... عات برگ حنا ... قرقره
... جمده ... از هر ...
جد در خط ... از هر ...
... دالکر ستقل ...
اسنون احمر نقوع مذکور ... از شونات
... اگر اول قروح حبشه ... ماشنه
دالکر ... گل در ... ایشر ... قرقره
... از هر ... مستعمل ...
... دانک در نقوع ... اکر
اضافه ... دالکر ستقل ...

سبون احمر [illegible] جمیع [illegible] و قروح [illegible]

[illegible] دهن [illegible] جوشش [illegible]

[illegible]

خسته [illegible] دستان [illegible] صبیان

علتی معده به جزو ترتیب [illegible] قروح

تازه [illegible] واگر [illegible]

غیر [illegible]

[illegible] طلی [illegible] هم [illegible]

ایسی جوشش [illegible] لورت

زرد سیاه لورت [illegible]

بک شعال [illegible] لیمو [illegible]

صاف کسنه دیگر نه [illegible] در پیاله قهوه

[illegible] تر [illegible] اجر

[illegible] قروح [illegible]

[illegible]

صبر کسنه [illegible]

[illegible] لیمو [illegible]

[illegible]

۵۱ [illegible]

ازاینها هم مجرب داروی نمک است علی الکر
هم چم شود ورم بن دندان اگر علامات غلبه خون
باشد چنانکه سرخی فصد قیفال و حجامت و نصف رگ
و تبرید جواتیه دندانها چون سماق صندل و کهربا
و رم گرم تر لخم مرد با دارو شیرین منقش را بر یک سفال
است هر چه به برش گل خطمی مجموع انها را نرم
کوبیده باشند اگر است تر مندر ار اضافه نماید
بهتر است . و مقدر منفخ شود و تقی گوشت بن دندان
اگر علامات غلبه خون باشد چنانکه بر گوارش فصد قیفال و رگ
و تبرید و خوردن صندل سفید اگر علامات سبک دندان صفرا
نه باشد جماع و لعوضه مسهل بیت سماق زرد و کلار
خیسانیده همکن مضمضه نماید و لوبیه تیله زرد سود با خو
دو قل برگ سوخته هم نرم کوبیده قرطهای سندی
گل ارمنی مجموع گل با گشنیز اگر سیر آب و سماق
در آن خیسانیده باشد مکرر دندان را بشویند و شب
این دواها در به باشند طباشیر تخم گشنیز زبا زرم اند حول
همانند دار تخم گل هم دخته زرشک تخم خرفه کوبیده
ورق گل سرخ کات هندی مروارید سوخته بیخ مرجان

و تا قدر قرص افیون دیگر در ... ریسمان

در آن کرده بر کنند یا جلف سیاه در عسل معجون کرده

بگذارند یا سوده ... در ... کل ... ما ...

... سقط ... کافور ... کنند و ... زیر ...

[illegible]

در آن جوشیده ... سرکه ... تا ...

[illegible]

در آن جوش ... زیاده شدن ... کنند

[illegible]

[illegible]

[illegible]

اگر ... بزر البنج ... تخم ...

هم مثقال تخم ... مثقال و نیم ... نرم

کوبیده ... زرشته ... ورق ...

[illegible]

نصب کنند و ... دندان ... کرم ...

دندان ... خوردن می‌شود علاج ... ن ...

تخم ... دام ... مردم ...

نرم ... تخم ... کرم ... چشم برآید

عشق آکلندیرر جمیع حلقه

۵ م ۲۳

قارلرله قره قوردست ، [illegible] بشماق

شفقت [illegible] عشق الهک ، [illegible]

[illegible] بقیه ایلر گرفته غورالی [illegible]

[illegible] اکرم [illegible]

[illegible]

[illegible]

افوابت معجون [illegible]

[illegible]

[illegible]

سنبل [illegible] دانه انکور

[illegible]

جمع [illegible]

[illegible] گرفته [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

شوداروحه [illegible]

افیون سنبله زعفران

[illegible]

روغن گل

[illegible]

حبه لسنبل زبان برگ غب ثعلب

ریشه خطمی لعاب حلبه اخذ با بونه

درهم کمه چند دفعه مضمضه نماید

[illegible]

[illegible] قطره

اگر چشم سرخ بدرشه بشه شاف برله زرده چیغه
بدور چشم بماله تا چنه بوی چون بهتر شه لعاب دروره
که دارو زرده دارو رست قدری در چشم بریکشه
بطور زرور ده هم بالای چشم را به ابک ... تر کشه داز
۱۲۱ آن دارو زرد بمالند و اگر فارش بیکند ... بریکشه
میکنند جلال روشنایی در حبیب است شربحا
برانکه اول ... زرد ... اگر علاج نشه
جلال روشنایی را میل کشیده مانند سرمه
جهه غبار رقیق دارو با سیلیقی را که غبار را بر داشته
ها بیلچه بنداز ... چشم ...
هر روز ... هم بخوید ... چشم ...
... غبار است که ماه را مانند فرضی ...

سه دوا

شاف سبز نگار
جهه حرب ... چشم
از بیرون کلکه
شور
و ده شاف نگار
یک عدد ... سپیده
جرب ... بعود ...

شاف زرد با یه
لدریغ و سفیدرا
با هم جدا جدا
سپیده جهه باد
نزله سپیده بر
در چشم بمالند

فرض را دع
جهه باسرد ...
دورم زخم ...
از آرتش ...
نافع است

رقیقیت و حرارت ان نوبتی محرک باه و نویش در دفع علق

و باعث صلابت ان دیگران هی ده بکر [illegible] [illegible]

موی [illegible] مقابر براد در جو نیم اوقیه روغن زرزقی بار [illegible]

در شیشه اندخته [illegible] هفته در افتاب گذارند [illegible]

برند

10 [illegible] به نورباک [illegible] و ار وارثی [illegible] [illegible]

[illegible] ما رات لباب بزرقطونا را [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] بنجبار دحجر [illegible]

معالجه نماید

20 [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

بیرون دارد و جوز معالجه نماید هفته [illegible] روز

هفت عدد از حب [illegible] بخورد

هلیله بیله	[illegible]	صبر زرد	مصطکی
۵ م	۵	م	م

بایان [illegible] [illegible] شب [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

30 حب هلیله سیاه [illegible] بخورند [illegible] [illegible]

هلیله بیله	[illegible]	[illegible]	شکر [illegible]
۵ م	۵ م		

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible]

۱۳۹[illegible]

٢٨٥

معالجه‌سی

دنبال جراحت ورم [illegible] قطع ورم [illegible] سرکه‌سی

روزان جراحت [illegible] ایسه [illegible] دفع [illegible] ایله [illegible]

نوز جواره جراحت منقطع [illegible] اولدقده [illegible] ورده [illegible] جمع ایده

مرهم [illegible] تمام [illegible] اولدقده [illegible] دردم [illegible] استعمال ایده

دیه [illegible] اطرافه [illegible] جراحت [illegible] بعده نقدر [illegible]

سکه [illegible] بریور [illegible] قیلیه [illegible] اطرافه [illegible] جراحت

[illegible] جراحت [illegible] ایله [illegible]

ایدرکن [illegible] مرهم [illegible]

صوف کلفه نقدر [illegible] اطرافه [illegible] جراحت [illegible]

کرکنا [illegible] لطور ضماد [illegible]

ضماد [illegible] کذار [illegible] بعضی [illegible]

کانه [illegible] درمیان [illegible]

[illegible] حمام [illegible]

باران را الوداع و بدرون آمده ست

در جام اندر خم و [illegible] [illegible] جنت [illegible]

نما در بید [illegible] بندازد [illegible] [illegible] نفت

[illegible] روی [illegible] وارجت [illegible] لعاندن [illegible]

[illegible] شده [illegible] [illegible] [illegible] دلم

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

عمل [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

و معالکه [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

مدت [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

معالکه [illegible] اوراز [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

۳

نسخه جلاء سرمه حاجی میرزا طبیب جهت جلاء چشم

و نور چشم و صحت چشم از زنگ امراض عارضی

مجرّب است [illegible] [illegible] [illegible]

شرط [illegible] افزار را [illegible] تمام اخذ

نموده که عیبی [illegible] باشد [illegible] نباشد

[illegible] را [illegible] [illegible] نموده

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

مروارید [illegible]	یاقوت رمانی	لعل بدخشانی	
	دانگ	دانگ	
مرقشیشا	الماس	فیروزه	زمرد
دانگ	دانگ	دانگ	دانگ
دهنج فرنگی	سرمه [illegible]	[illegible]	[illegible]
دانگ	۲ دانگ	[illegible]	۲ دانگ
مروارید [illegible]	مرجان [illegible]	سرطان بحری	[illegible]
۲ دانگ	سه دانگ	۲ دانگ	۲ دانگ
[illegible]	اسرب	[illegible]	سنباده
۲ دانگ	۲ دانگ	۲ دانگ	دانگ

۷۴

شب سیم از خشکی [illegible] معلوم

شود شب چهارم [illegible] بنای ریزش

در رفته شدن جراحت پیدا شود

شب پنجم روز ششم ریزش زیاد

جراحت مانند گوشت به نظر آید

و جراحت سرخ [illegible] ایستاده است

در هفتم و هشتم [illegible] جراحت

به علت [illegible] خود [illegible]

[illegible] و اگر بعد از دو [illegible] بخورد

ابدا عود نخواهد کرد و اگر [illegible] نخورد [illegible] شده

[illegible] ده روز [illegible] بکند که اثر [illegible]

مرض [illegible] رفع [illegible] شود ان شاء الله تعالی

تا زن غذا [illegible] خواهد که ابتدا [illegible]

کمتر [illegible] روز [illegible]

۱۵

[illegible]

قانون [illegible]

[illegible] قانون [illegible]

[illegible]

خورده [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

در ایام [illegible]

از [illegible]

[illegible]

اول [illegible]

[illegible] دارد [illegible]

شبا اول ۲ حب ... ۵ گلت ۸ حب
... ۴ ... ۳ ... آب ...

قائده اسهال ... برادرم ...

در دل صعب ... و ... مداوجه ...

... ...

و بعد از اطلاع از احوال مریض در میان مجلس

فوری ... گفته که

... را ... و ...

و ... را ... ان ... بعد از

... گلوله دیگر ... ناز

بخورد ... که بفضل الله ... خواهد

... حال ... الله

تعالی دیگر اثری ظاهر نشد و حال ...

... این گذشته ... مرض ...

بعد ...

باید داد و جگر رهم باید خوردن انشاءالله

حقنه است

[illegible]

[illegible]

سم الفار [illegible]

۳ نخود

سرکه ده قطره

اول هم [illegible] سم الفار [illegible] بدهید [illegible]

[illegible]

[illegible] نمایند و هرچه مانند خاک

شود [illegible] کم کم بخوراند

بدهند و قطره قطره [illegible]

نمایند و شب [illegible] بیاید

[illegible]

[illegible] مریض و شب [illegible]

رقیق [illegible] بدهند عوض منضج و شب [illegible]

از قرار [illegible] ده شب [illegible]

ابتدا [illegible]

در درس از حمد خود [illegible] که نرم گلی [illegible]

و بقول [illegible] از سوهان آنچه گفته شد [illegible]

کحل [illegible] مردم عملی جز نشده و علاوه بر آن [illegible] بر چشم

از حدت حرارت [illegible] و [illegible] [illegible] سبکی [illegible]

و یک ماه [illegible] در کف [illegible]

بزبان [illegible] [illegible] نهایت [illegible] کحل

رضا [illegible] [illegible] [illegible] چشم [illegible]

[illegible] [illegible] شخصی از [illegible] [illegible]

و [illegible] [illegible] چشم [illegible] و دیگر [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] خوب [illegible]

[illegible] [illegible] بجز [illegible] و بهمین [illegible]

[illegible] عمل کدام [illegible] [illegible]

و اما وقت [illegible] [illegible] [illegible]

و یک [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

بجز [illegible] بار [illegible] چشم را بجز [illegible]

باید

ذرورات

ذرورات جهت امراض عین

بهر عسار ردسان غلظ چشم ... | ذرور دیگر جهت بیاض گوزی
...ه زمسته به حمام رفتن ... | بوزده نان ... اندره ...
ذرور ابه ... گرم ... | ... افزاسادی
این ذرور ... | کوفته بیخته ... ذرور
... کف دریا زجاج ... | ...
سفید نبات ... |
... چشم ...

ذرور دیگر ... ماز مودم | ذرور قرحه ... ربیع
... چشم ... | ... حی
... گرم ... | ... صفحا ... ذرور
ذرور در چشم ... | ... مغول
توتیا الیس ... | صلایه گفته ذرور ...
... توتیا ... | ... مغسول ...
... کوفته بیخته ... | تنها ذرور ...

ذرور ... از ... جمع ... کار ... قلمه ...
... رطوبات فضلات ... حی
... جمع ... مثقال جمع ...
... کوفته بیخته استعمال نماینه

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

قوه باه

بنه شاد از زرگینه و مجرب بهره برنج

انزال نزد بلوغ بخورد سیاه دانه گشنیز خشک

زیره کرمانی انکه همه را در وزن مساوی

اگر شب در پیاله آب خیس داده

و صبح به نهار صاف کرده بنوشد روز

بخورد و نخورد گوشت و ترشی و ادویه

گرم نخورند

جلبه حرمل یعنی اسفند سپند جالینوس گوید

گرم است و یبس ستم و لطیف کننده و قلد طه

رباه بادها را ببرد و زود خوردن و تحلیل کردن

قولنج را سود دارد و حیض را بگشاید و ادرار کند

اندکی از آن اسفند را بکوبد و اندر روغن

کنجد بجوشانند و آن روغن را گرم بمالند

و اندر قضیب و زهار و گرده و حوالی آن بمالند

قوه باه را زیاده کند تا اگر کسی از زن

در شرع عاجز آید مراد کند و اگر روغن

مرهم جهت زخمهای بسیار خبیث [illegible] در چند دفعه
البته [illegible] قوزه پنبه را بگیرند و پنبه را اندر کنند و قوزه را
در آب بجوشانند که حل شود [illegible]
که بقوام آید بعد مرهم [illegible] آن زخمهای بد کثیف را
البته التیام [illegible] لیکن بسیار سوزش دارد و در چهار پنج مرتبه
قطع ریشه و راحت کند

سفوف جهت باه و [illegible] و ضعف [illegible]

تخم شلغم | تخم [illegible] | تخم ترب | تخم زردک

تخم [illegible] | [illegible] | [illegible] | جوز بوا

دارچینی | قرنفل | [illegible]

از هر یک مساوی گرفته کوفته و بیخته [illegible]
از دو [illegible] چهار درم [illegible] نیم درم [illegible]

بخور جهت اسهال [illegible]
تخم کتان تخم ترب مساوی کوفته در روغن گاو بجوشانند
[illegible] هر روز [illegible]
[illegible] هر روز [illegible]
[illegible] روغن گاو [illegible]

بصلاح آورد و اکثر اطبای هندی این را در مرض معروف
به آتشک استعمال می‌کنند فی الحقیقه اگر [illegible]
مریض تشنه [illegible] در مرض زرد هم صلاح می آورد صفت آن
[illegible] سنگ بصری هر ۳ ماشه کوفته بیخته در عصاره
برگ قثاء الحمار یک روز تمام سحق نموده بقدر
تخم ترب حب بندند و چون سه روز از تب بگذرد
یک حب بوقت شروع تب بخورند تب شدید
شود [illegible] و دفع شود و بعد از دفع تب اگر
حرارت قوی بجگر و قلب حادث شده باشد [illegible]
شیره خرفه [illegible] که در آب شیره کشیده شده باشد [illegible]
[illegible] ده درم [illegible] ممزوج کرده بخورند [illegible]
روز [illegible] و حب بروز دوم [illegible] اگر
تب باقی ماند روز دوم نیز بخورند دادن این
حب را فرموده اند

حب [illegible] بجهت [illegible] فرموده [illegible]
و [illegible] صفت [illegible]
[illegible] طویل [illegible] تخم تره
تیزک از هر یک ۳ درم گرفته نحجه [illegible]
[illegible]

[illegible]

غسل ورد ی جهة بدبوئی عرق در حمام استعمال
تا ... بخرند برگ قلندر که بدان رطوبت رسیده باشد
بگذارند تا شرده شود گردد جهت سعال سنبل الطیب
یک شقال ... بس شقال ... مدقوق سازند
با عرق ... رشته اقراص کوچک سازند و در شیشه
کلاه زیاده بنهانند در آن قطره ...
که ... برگ ... است دمی
کرده ... زنان در ...
... خوردن ... عرق و بدبوئی ...
... بنهانند ... کردند چون
... بیند برای ... باشند

... خون ... عضو ... خوردن
کوبیده ... تازه ...
با ... بنده ... ضعیف ... کرده ...
... باشند ...

مسح که باعث توسیع جرف ... مانند
... بر ... ران ...
... حنث ... است ... بسیار ...
... تخم ... خوردن
کوبیده ... تخم ... کفار
روغن زیتون ... کا ... رشته
... سازند ... خشک کننده و ...
... با روغن زیتون حل نموده استعمال نمایند

جهت سودا :

برگ بید مشک برگ [illegible] ریحان حنا برگ [illegible]
یک پارک هر یک در میان چهار من آب
بجوشانند تا النصف شود بعد از رشته از رب [illegible]
جو رخت [illegible] و نقل [illegible] چهار ۲ [illegible]

دهم [illegible] رخت [illegible] دلسته [illegible]
[illegible] شتر [illegible] برگ بید [illegible] چهار
[illegible] نیده [illegible]
نماید [illegible] برود رشته [illegible]
[illegible] با [illegible]

نشادر و [illegible] خوران

جهت [illegible]
[illegible] و [illegible] لته [illegible]
از [illegible] ۸

جهت رفع کک از خانه [illegible] را جاروب کنه خطر [illegible]
در آب بجوشانند و بپاشند در ان خانه همه فرار کنند
و اگر رخت و لباس را به ان آب بخیسانند و بپوشند
کیک فرار کنند و پیش دیگر نگردد [illegible]

و در بخور [illegible] پاک شود [illegible] روز [illegible] قسمتهای

علاج

معالجه [illegible] سرکوره صفحه [illegible] سرار [illegible]

نوشته [illegible] اسم [illegible] نسخه بخط خود [illegible]

[illegible] آید مرزنیاه بیدانه [illegible] مثقال

چوب چینی [illegible] ده [illegible] شاه تره [illegible]

خشک ده مثقال [illegible] ده مثقال [illegible]

چهار مثقال عرق گاوزبان [illegible] خارخسک ده

[illegible] ده مثقال [illegible]

مرزنجوش [illegible] نصف مثقال [illegible]

[illegible] بجوشد [illegible] دگر [illegible] بگذارد [illegible]

[illegible] اگر [illegible] عرق گاوزبان

[illegible] هم [illegible] دوباره

بجوشانند تا [illegible] شود [illegible]

[illegible] فردا [illegible] قسمت کنند روزی [illegible]

[illegible] مثقال شیر [illegible] بگیرد [illegible]

معالجه سنگ مثانه بخوانند [illegible] نسخه [illegible]

[illegible] آثار [illegible] سنگ [illegible]

بیست [illegible] البته [illegible] دفعه [illegible]

[illegible] عرق [illegible] سرد شود

[illegible]

به بندد و دوام آن همه رفع کند مجرب باشد

و هر شب به قوام عسل رسد و ببندد ضماد نماید

از دستمال [illegible] ورده در شیشه در [illegible] درست

[illegible] مالیده بر محل [illegible]

اندازد و آتش [illegible] مجرب است [illegible] بسته

در یک ساعت آرام دهد

شفا تخم [illegible] اگر بسته [illegible] برابر

شم الکی و با زرده تخم مرغ ضماد نماید

زکام [illegible] ضماد و

و بر ~~[illegible]~~ اندازند

در حبس البول مجرب است در یک ساعت

بعون الله می گشاید اگر بسیار محکم باشد [illegible]

ضماد اندازد کفایت می کند

۴ سل و [illegible] حاده چشم و حمرت و خارش [illegible]

دفع [illegible] خونش [illegible]

سفیداب قلعی [illegible] انزروت پرورده [illegible]

[illegible] سه درم [illegible]

[illegible] کوفته و بیخته شیاف سازند [illegible]

[illegible]

۳ رمد حار را [illegible] سفیده [illegible] توتیای [illegible]

کوفته و بیخته در [illegible] سرد [illegible]

[illegible] باره [illegible]

در چشم کشند

۴ سبل [illegible] اگر چشم دمعه [illegible]

توتیای کرمانی [illegible] کوفته و بیخته [illegible]

هفت روز [illegible] اگر [illegible]

[illegible] باشد ده درم توتیا [illegible]

[illegible]

۳ زرد [illegible] اگر چشم [illegible] قطع کند [illegible]

[illegible]

[illegible] کوفته و بیخته [illegible]

در چشم

وردور که چون چشم را فایده زیاده دهد

گل همه که زغشک بود داده جمع عربی اکثر از

از هر یک جزو نرسته میس هم ابزار دیگر که

سیخ نوشته بروده دخشک لغه تحریک چشم

[illegible]

سفال [illegible]

[illegible]

[illegible]

عدیده [illegible]

[illegible]

مجموع [illegible]

وصاف [illegible]

استعمال [illegible]

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم شمس قریب المأخذ

اگر زاج زرد و زرنگار و [illegible] گوگرد زرد همه [illegible]

نرم و یکسان سحق نیکو کند و خمیر کند ممزوج همه را با روغن

زیت و گلوله نماید آن را با آتش ملایم ببرد تا قرمز شود

مانند شنجرف و طرح کن یک بار را بر ده قمر [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

طلای موی بردیا دوداع

لادن سوخته چوب کتان کل

نقاع اذخر قرفه سعد مازو سوخته سم

استر سوخته اوزار ابرقه بروغن

مورد دروغن مصطکی

[illegible]

طلا ... دیلش قیصوم ...

[illegible]

طلا جهت سبوسه سر که قوریغ گویند

آب برگ چغندر چهار درم بوره ارمنی

دو درم زهره گاو نیم درم عسل بر سرشته بر سر

طلا کنند مجرب

نافع

طلا جهت قوبا خون سرطان را با روغن

درهم کنند بر پای شکسته قرصعی طلا نمایند

دو روز بعد سخت و بر قوت گرداند

طلا جهت جمیع اصناف قوبا که زرد و تب

زرد و جرب را نیز صندل سرخ تر کرده

کهنه با آب برگ کشنیز تر طلا نمایند

طلا که رنگین شکلی سو و سود داررد

برگ چغندر و لعاب بزر قطونا در کاسه بریز

و دیش طلا نمایند

طلا جهت بهبرا قرع طلا نماینده بو ی بردارند

نفعی کو فته بسحه زهره خوک و عسل سرشته

و طلا نمایند چون سم ایستر الوخته

با روغن دنبه طلا کنند بو می بردارند

تند ... مجرب را یا عنقد چندان بمالند

هم برای ...

دقروح عینه دانگ را در ترکیب و یک روز
وانهاد زفر رز خشک میکردند واز سر از نمره داخ
زیبق خالص جهت صحیح نیم مثقال شنجرف ده مثقال
توتیای هندی دو مثقال کوچوب چینی نیم مثقال
اول زیبق را از پارچه کرباسی چند دفعه بگذرانند بگذرانند که
کرباس زیبق تمام بخورد و خذف کنند و اثری از زیبق
باقی نماند و باید قدری پس بعد از آن کرباس را
بسوزانند و از خاکستر سوخته کرباس یک مثقال
بیده و با ...ز روغن نرم سوده تا محلول
نمایند و با زرده تخم مرغ نیم پخته و در زیر خاکستر
گرم پخته شده برشته مرهم زنند و از مرهم مسطور
قدری بر پارچه ای مالیده بر زخم بگذارند و یک
دریکشب و یک روز خشک زخم را کف ...
کنند و پارچه را بعد از سه روز اگر ... بگذرانند
با آب مطبوخ چوب چینی ترکیب جدا ...

هم زخم ...

جبه ... دقروح خبیثه ... نافع ... مثقال ...
... توتیای هندی ... خرمهره سوخته ...
... هشت درم ... کافور ...

که نگذارند روانی قیروطی کهنه شود اندک اندک
بقدر ضرورت جهت استعمال نمایند

مرهم ریتق

بنسخه حکیم میرزا? و در مجربات خود ذکر کرده است
و گفته این مرهم بنهایت نافع از برای جراحات
و قروح و جرح دلو? چه از باد فرهنگ گشته
چه غیران ... بازرد و دهان درزت
بحتند در دادن بدسته بمالند تا هموار شود
پس بگیرند ریم ماهی زنده سه درم و یک درم توتیای
هندی سوده با آن ریخته و دادن بمالند این مقدار
در زیتی گشته شود البوره نیکو مخلوط شود بکار برند

مرهم دیگر

چهار درم اسفیداج سیماب صاف توتیای هندی از
هریک دو درم فوفل هشت درم موم کافوری چهار درم
روغن گاو هشت درم فوفل و توتیا را بیخته نرم
بسیار سوده و موم را در روغن گداخته از آتش فرود آرند
چون گرمی آن قدری کم گردد فوفل و سیماب را و توتیا را
در آن اندر زنند و نیکو بمالند تا سیماب کشته
و نا معلوم گشته ولکا? ریزند و باید که توتیا اگر ارجه
باشد و ریزه نباشد از آب ریخته نیز بوزن توتیا
داخل است ارجح و نیکو است

طلدی دیگر

همین خلاصی سولدر آرد زنجار سته درم برگ حنا
درم بوره ارمنی سه درم بادام تلخ سوخته یکدرم
زیبق سه درم روغن گل سرخ سی درم حلاب کرده
جهت آتش صنعت دان
اصل سوس مرداسنگ از هر یک یکدرم زیبق
یک مثقال روغن زیت پنج مثقال دانه سپر[illegible]

[illegible] وطی
زیبق سلیمانی دو دراز از اله ادویه و مفاصل
خصوص رنج رکبه و درد زنجه از باد رشک بهم
ریزش کرده درد زانو هم بعد از [illegible]
جهت جراحت و قروح عمره الذنبهال دنوهر
مزمن و قروح دشک در اول و دافع
استعداد آن درازی موجب رفعت برده دانه
صنعت آن صابون رقی بیست مثقال نرم
کرده در ظرف چینی کرده آب گرم اندک اندک برآن
ریزند و با انگشت بمالند تا نیکو حل شود پس یک مثقال
رس در یک مثقال سنگ سلیمانی در شور ریزد و از آتش
نفید دست مسحوق انداز در ظرف چینی با آب [illegible]
آن بیند تا زیبق کشته و بدید شود داخل صابون
محلول کرده بسیار بر هم زنند و طلا کنند و باید

تریاک [illegible] از مردم [illegible]
[illegible] دارد [illegible]

[illegible]
دوا نقل [illegible]

مالیدن اند که از زیبق [illegible] هر [illegible] جهة
رفع جرب و [illegible] و دانهای آتشک مجرب دانسته اند
[illegible] غیر مستعمل [illegible] نقره خالص [illegible] نمایند
و بر آتش [illegible] مقصفی گردانند [illegible] زیبق [illegible]
خشک کنند صنعت آن زیبق [illegible]
[illegible] اول زیبق را [illegible]
کشته و بر آتش نهند [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] گشته [illegible]
[illegible] مجروح نشود [illegible] از مجربات [illegible]
[illegible] از [illegible]
[illegible] درم [illegible] درم [illegible]
ده درم حنا [illegible] درم صمغ [illegible] درم صمغ [illegible]
درم جمله را بدستور در روغن [illegible] روغن گل [illegible]
[illegible] روغن زیت [illegible]

[illegible]

۱ معده

جهت درد دل از مراق و امراض

رفع دل [illegible] ۴ م [illegible] م

[illegible] آب لیمو [illegible]

نمک [illegible] ۴ م سرکه [illegible] آب [illegible]

[illegible]

[illegible] آب لیمو [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] مرتبه

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

دردی که از آمدن چرک و ریم از گوش برطرف
کند حب [illegible] صبر زرد انزروت دم الاخوین
[illegible] [illegible] از هر یک جزو نرم کوفته
و بیخته برگ [illegible] [illegible] [illegible] سرشته
با شیره در گوش بگذارند

مرهم اگر قروح در جوف گوش بود نافع است
از مختصر کبیر [illegible] انزروت [illegible]
کندر قنه [illegible]
از هر یک [illegible] مجموعه را نرم کوفته
کوفته و بیخته با عسل سرشته [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] در روغن زیت [illegible]
[illegible] از [illegible] [illegible] الربع [illegible]
بهتر است [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

در زخم کارد چوب و شمشیر و زخم کهنه شده
بر لته اندر رخنه استعمال نمایند

۴ جهة سر گیجی سوخته چوب سنجد را
با دنبه تا ده روز روزی سه دفعه بر سر
ضماد و طلا نمایند از قول مصطفی [illegible] که
تجربه رسیده است

[illegible]

+ – ...

سنبل و جبانه گلنار [illegible] چشم [illegible]

شقایق [illegible] زاج زرنیخ افیون

حضض توتیا

۶۰

که [illegible] تخم [illegible] زرد در چشم کشند

خبث الحدید معروف به فنجیوش [illegible]

۴

رد [illegible] مصطفی [illegible]

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
۱۰	۱۱	۱۰ م	۲۰ م
سرمه زرد	سم سفید	[illegible] کافوری	
۱ م	۱۰	۲۰ م	

رد [illegible] که [illegible] را [illegible]

[illegible] صحراء [illegible]

۴

مجرب [illegible] جوق

جهه سفیدی چشم ۴م یا ارضره دستقطه

[illegible] ۴م زر خنداں بکوشانند و به [illegible]

[illegible] بقدر یک مثقال شوره قمری

داخل بکوشانند که تمام [illegible] منجمد شود

در آب آن کشیده شود خشک نموده

خوب [illegible] نماید با نی بر چشم

[illegible] الله [illegible] بمیزان [illegible]

[illegible] اکبر [illegible] ده [illegible]

[illegible]

[illegible]

معالجه درد گوش

داطانه تصعید کنند و وزن کنند سکنه

ستش واده تصعید

الحاصل گرد کرده باز عقاب [illegible] کنند و نیم شود

باشد بعد تعطیر کنند

تا انکه هر دو مقابل [illegible] آتش کنند

بغرش [illegible]

و در میان [illegible] جنب [illegible] واده امتی

آتش [illegible] ریخته

[illegible] روغن [illegible] در بالای [illegible]

اولیت بودش [illegible] حلوق [illegible] گرفت [illegible]

اگر [illegible] بودش آتش [illegible] مثقال [illegible]

بعد سرد کرده برون آورد و بعد ازین [illegible] واده

مثقال ازین نفس روح [illegible] مثقال در میان [illegible]

ازین دو [illegible] مثقال [illegible]

... کنند
و بیرون بیاورد و بعد وزن کنند تا به
تصفیه نماید
بکرات
و بیرون بیاورد تا به
هر چه کم کرده جوهر اضافه نماید مصعد
زیبق
بعد
تا بیرون بیاید تا نشانی
تا جوهر قمر را
تصفیه نماید تا به
ده مثقال بیست اوداوه اول اوله
و ملغمی
شود تمام ۱۲ بیست بعد بیاورد بعد بریزد
سحق و حلال کنند
تا آب تلیاب بخورد و در کوره فی ...
گلی گرفته در کوره
حل کنند و بگذارد در کوره تا مکلس شود بعد از این
بروده بعد بیرون آورد
مکلس شده وزن کنند برابر این
زیبق در افتاب

زنج و زنج یکپارچه بوراده صدید ناب
حدید یکپارچه اول بوراده صدید و
تنفس پانزده درست سوزد
چوبه که عطارات از زنج صلایه نموده
تعجیل طلق کند بعد صدید ناب
تعبیه کرده
و در شیشه کنند بعد نماید تعبیه نموده
بر دارد و بابه که طبخ داده و او را صلایه کنند
تعبیه تخم مرغ ضمیر کرده و صاف کنند
از آن ده مثقال و ده مثقال نقره تیزاب
دست داده و ده و میان کاسه
تعبیه نماید

الاردولی علی پاشا برفرمانه
قدر ... ۱۲۹۰ اوراق ...
روضه ... ایکی بیک ... قدر ... علم دولتی
...
...

سائف مهری چون بر پشت چشم بمالند

منوم است و در صداع [illegible] نگار بند

ازاله [illegible] شیاف نغول افیون

[illegible] زعفران [illegible] زنند در پشت

چشم بمالند/

شیاف آورد خون زرد [illegible] در دیدن

[illegible] قرنفول [illegible] موثر

[illegible] کار [illegible] زنند

[illegible] کنند خون آورد)

[illegible]

اگر بگیرند حشیش فستقی را و بسایند و در خرقه

کتان بسته در آب جوشان فرو برند بعده در چشم

[illegible] طرفه [illegible] طول کشیده و نمایند [illegible]

خون را کنند و می آید خون در آن [illegible] اگر

[illegible] اثر خون از آن بیرون آید

[illegible] ۱۰۵

زرورات ۴

زرور ، دیع [illegible] در چشم کهنه ورحی [illegible] رفتنی
توتیای منسول کرمانی [illegible] شسته سفیداب زرور
[illegible] کوفته تخته دزرور ساز ند

زرور اربعه کوفت بروانه دهن زنبق ازبرا [illegible]
با زرور [illegible] زرورات
ترکندر دم الاخوین [illegible] کوفته [illegible]

زرور [illegible] مقدره [illegible] مقدره سفیداب
[illegible] کوفته [illegible] مقدر
برو [illegible]

[illegible] زرور [illegible] مقدر [illegible]
[illegible] تخته [illegible]
[illegible] کوزن تخته [illegible] تخته
[illegible] کوفته زرور [illegible]

زرور [illegible] مقدرد [illegible]
[illegible] تخته [illegible] درم
کوفته تخته [illegible] مقدر [illegible] [illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

بهاره سرکه‌لی اول سرر زموب تربنه اک
تبرزشنه و بعده اک بر در رزشمه دنبه لبه دوارده
دشنت اک زرنیخ دار حل کفه لبد زر تبرشیدن
سر ایلهار بباشنه تا سه روز دنبد زران
سرکه‌ها را ذرطرف سی تعلق کفه دو روز
بگذارد که رنگ کرد دنبد [illegible]
[illegible] حل کفه [illegible] تشنگم بدفعات
هر دفعه [illegible] بالله لبد زرزن
با زبر رزشو [illegible] الدکا رزیا بالو
یا شقالو [illegible] بدست آید [illegible]
دلوت [illegible]
تا سه روز بباشند [illegible]

روغن [illegible] داخل [illegible] زمانی
مو بر یا ند روغن [illegible] یک [illegible] روز
گسسته و دانه [illegible] روغن [illegible] زرده
بیضه مرغ [illegible] ان ریزند [illegible] سیر
روغن زیت نیز بریزند [illegible]
[illegible]

۱ چو نایک ار قبه کمر و سماق را
در نیم رطل اب بجوشانند تا تمام
قوة ان در اب اید پس این اب را
بران ترکرده برچشم اندازند
دیگر همه بدان کنند به تجربه
اکحال بندق بسیکن حدت ان

۲ اگر کسی را جرب عارض شود ادمی را
بپلک و ترکه بر چشم نرهد از بیرون
علاج ان تیزاب [illegible]

[illegible]

حلق [illegible] بعد [illegible]

[illegible]

[illegible] جوهر سفلی گوگرد از [illegible]
شنجرف زر ربط داده با [illegible]
به قانون جوهر [illegible] . [illegible]
در آفتاب خشک کند و بعد با تیزاب
بشوید جوهر [illegible] بیار [illegible]

نمک کاوور عملی از [illegible] جوهر را از مرحوم
حاجی محمد [illegible]

[illegible]

حرمه کلی از ارزیز [illegible] از مجربات است

شش عدد موش [illegible] در روی آتش اندازند

بریان شنند و [illegible] اهمال خود کرده

[illegible] زند بغدادی [illegible] نفط اندازند

[illegible] قدری ازگرهای [illegible] بر کلی اندازند

و آنچه [illegible] بکذارند [illegible]

[illegible] خوش خشک

شده [illegible] کچلی نخواهد

ضعیف [illegible] معالجه [illegible]

[illegible] حمام [illegible]

[illegible] کند

[illegible] محمد خندان

[illegible] مجربات است

[illegible] دائمی [illegible]

[illegible]

کشیده [illegible]

صحیح [illegible]

و بجای ترنجبین و صمغ عربی نبات کنند ناکل
گفته و بعد او ادویه را الک شنند و حب سازند
شربت ... درم و حبها سازند بر آب گرم خورند

اطریفل حکیم میرزا باقر حکیم شریف جهة بواسیر
... هلیله سیاه هلیله کابلی پوست هلیله زرد
بلیله آمله مقشر
کوبیده ... روغن ... چرب کنند ... اکثر ... ل
معجون ... انده ... مثقال بکوبند
و اگر ... حب ... سازند ... مثقال
این معجون ... مثقال ...
بایده مخلوط ... سازند ...
... ... و حب ...
... ... رضی ...
... ...

اجزا عسل منزوع الرغوه معجون ساخته و باید شربتی بیده

شربت ازان از برای عقرب گزیده و مار حیه باب

حلتیت یعنی آنکه در آن حلتیت کرده باشند

پس بدرستیکه در منفعت تفاوت است چون

در مرض شوصه و وجع مقدار حبه از این دوا

با آب زعفران طلب نماید البته تفاوت است و جالینوس

گفته که شوصه و وجع بطن است یا ریح است و یا

درین است در جای است در قبل جهت القولنج و مالیخ

چون مقدار حبه از آن حل سازند در آب مرزنجوش

دسعوط نماید اسکات الهایه چون حاجت صداع

یک حبه از آن با سرکه زیره در آن شنیده باشند

اشنیده قیمت است جهت وجع طحال که شب دو ورا

قرار بنوشند باشد فراگیرد یک حبه از آن با آب

سرد و لعاب زیره که پس آن بی آورده پس سالی شدند

وجعی که جهت درد پهلوی راست و جنب باب

نفع از کسی که حیوان نیده باشد در آن وصول کرفس و

جهت اسهال سلم که صفطان توانند بگیرند مقدار

حبه بیاشامند با سکه در آن ملیدار احتیاج بیده

بیش زائل میکند در منفعت مرض او زائل

ضیق النفس [illegible] شربت [illegible]

و تجربه [illegible] نخود [illegible]

[illegible]

[illegible]

جهت قطع شهوت زنان و مردان

[illegible] تخم کاهو تخم [illegible]

[illegible]

خضاب [illegible]

[illegible] خوردن [illegible]

تجربه [illegible]

[illegible] زخم [illegible]

[illegible]

۲ مثقال

مرهم جهت زخم کارد و شمشیر و جراحات

دیگر که از [illegible] جهت [illegible]

دیگر [illegible] برگ [illegible] را اگر تازه

نباشد برگ خشک نیز مفید است

والسلام

جهت [illegible] کحل این نسخه است که بسیار زود [illegible] دارد

جالی زردی سیاه معالجه که در غایت خوبی شفا شد

ولیکن زنان و مردان آزرده یک ماه مداومت

مشغول باید شد و از غذای حار و نفاخ و رطوبت افزا

اجتناب نماید اول چند روز قبل از مداومت

بحمام برود [illegible] و چوب پاک کنند و تیغ زند

همه [illegible] بسیار آزرده و [illegible]

شب آنرا [illegible] بستر ضماد کنند

و صبح با [illegible] گرم شوید و روزها را به روغن زنبور طلا کنند

بگیرند پوست هندوانه [illegible] و چوب نرم

[illegible] و نصف سوخته هندوانه تره [illegible]

کوبیده [illegible] را در میان روغن کنجد ریخته شبها را

با زبل گاو ضماد کنند و روزها را با روغن زنبور [illegible]

طلا نمایند انشاء الله [illegible] و رفع [illegible]

المعطر

[illegible]

[illegible]

هلیله زرد — هلیله [illegible] — بلیله — املج

(۵) (۵) (۵) (۵)

خوراک یک مثقال

سفوف دهن شوی جهت زردی دندان و ازالهٔ عفونت
دهن و سفیدی دندان و دفع حرارت و جراحات از حضرت
صادق علیه السلام

[illegible]

کوفته بیخته سفوف سازند اجزا مساوی



المعطر

سفوف دهنی شور جهت درد دندان و امراض ...

هلیله زرد (۵) هلیله سیاه (۵)

آمله مقشر (۵) بلیله (۵) اعل الصو...

شیره برابر ... بعد از آنکه معجون شود

خوراک ... مثقال

سفوف دهنی شور جهت درد دندان و امراض ...
دهن و معطر بودن و دفع حرارت و جراحات از حضرت
صادق علیه السلام

حرمل ... تا قرص ...

کو ... سفوف ساز ... اجزا مساوی